

سازمان تاریخ

جزوه آشنایی با تعدادی از زنان تاثیرگذار در تاریخ ایران

ویژه شرکت در مسابقه آنلاین

Institute of Iranian
History and Culture

زمستان ۱۴۰۴

مقدمه

در طول تاریخ ایران، زنان همواره نقشی بنیادین در شکل‌گیری، پویایی و تداوم فرهنگ و تمدن ایفا کرده‌اند. برخلاف بسیاری از تصورات محدودکننده‌ای که در برهه‌هایی از تاریخ بر جوامع تحمیل شده است، زن ایرانی نه تنها در مقام مادر و پرورش‌دهنده نسل‌ها، بلکه به عنوان انسانی اندیشمند، خلاق و دانش‌محور در عرصه‌های مختلف اندیشه، علم، فلسفه، ادبیات، پزشکی، هنر و سیاست حضور پررنگی داشته است.

از دوران باستان تا ایران معاصر، نشانه‌هایی از زنان خردمند و دانا در کتیبه‌ها و متون تاریخی دیده می‌شود. برای نمونه، در دوره ساسانی دانشمندانی چون آذر می‌دختر پورمانوش در پزشکی و داروسازی شهرت داشتند. در دوره اسلامی، زنان ایرانی نه تنها در علوم دینی و فلسفی نقش داشتند، بلکه به تدریج در حوزه‌های ریاضی، نجوم، شعر و ادبیات نیز خوش درخشیدند. چهره‌هایی چون رابعه بلخی، نخستین زن شاعر پارسی‌گوی، نماد روشنفکری و جسارت زن ایرانی در قرون اولیه اسلامی است.

در دوران معاصر، با گسترش آموزش رسمی و شکل‌گیری نهادهای علمی مدرن، زنان ایرانی توانستند به تدریج موانع تاریخی را پشت سر گذارند و در عرصه‌های مختلف علمی و پژوهشی بدرخشند. نمونه برجسته این حرکت، مریم میرزاخانی، نابغه ریاضیات و نخستین زن برنده مدال فیلدز در جهان است که نام او امروز نه تنها در ایران بلکه در تاریخ علم جهان جاودانه شده است.

افزون بر چهره‌های بین‌المللی، ده‌ها زن ایرانی در رشته‌هایی چون فیزیک، پزشکی، علوم زیستی، مهندسی، علوم انسانی و هنر سهمی ارزشمند در رشد علمی و فرهنگی

کشور داشته‌اند. آنان نه فقط مرزهای دانش را جابه‌جا کرده‌اند، بلکه با پشتکار، هوش و اراده خود، تصویر زن ایرانی را از قالب‌های کلیشه‌ای بیرون کشیده و به نماد توانمندی، استقلال فکری و خلاقیت تبدیل کرده‌اند.

شناخت و معرفی این زنان، تنها ادای احترام به تلاش فردی آنان نیست، بلکه گامی اساسی در بازسازی تاریخی و فرهنگی جامعه‌ای است که باید بدانند پیشرفت پایدار بدون حضور کامل و برابر زنان در عرصه‌های دانش و اندیشه، ناممکن است. بررسی سیر تاریخی و علمی زندگی این زنان تاثیرگذار، ما را با داستان‌هایی از پایداری، نوآوری، عشق به دانایی و ایمان به توان انسان ایرانی روبه‌رو می‌کند. از همین رو، مطالعه زندگی آنان نه فقط جنبه‌ای تاریخی، بلکه پیام‌آور الهام و انگیزش برای نسل‌های آینده دارد.

زن ایرانی معاصر نه تنها میراث‌دار فرهنگ کهن است، بلکه خود معمار آینده‌ای روشن‌تر در علم، هنر و ادبیات است. زنان برجسته‌ای که در این جزوه معرفی شده‌اند، نمونه‌هایی از این پویایی‌اند. توسعه جامعه ایران بی‌تردید در پیوند با استمرار تلاش، خلاقیت و اندیشه زنان فرهیخته شکل خواهد گرفت.

سیده خاتون

در تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران زمین، به شرح حال زنانی برمی‌خوریم که نقش مؤثری در حکومت همسران و فرزندان‌شان داشته‌اند. سیده خاتون همسر فخرالدوله دیلمی از آل‌بویه از جمله چنین زنانی بود. سیده خاتون از زنان قدرتمندی بود که با تدابیر و رفتار سیاسی، نقش مؤثری در حکومت همسرش فخرالدوله به عنوان مشاور

سیاسی، و در زمان فرزندش، مجدالدوله، به عنوان مدیر و سیاست‌مدار قلمرو حکومت برای سالیان دراز داشت. «نام او شیرین بود بنت سپهبد [رستم بن] شروین و نیاکان سیده همه پادشاهان طبرستان و دیلم بودند».

آنچه سیده خاتون را بیش از هر چیز دیگری مورد توجه مورخان قرار داده، نقش سیاسی او در دوره حکومت همسرش فخرالدوله و فرزندش مجدالدوله است.

فخرالدوله در طول دوران اولیه حکومتش، بر اندیشه سیاسی و مدیریت صاحب بن

عباد، وزیر مشهور شیعی مذهب، متکی بود و پس از مرگ صاحب (۳۸۵ هـ)، سیده خاتون سمت مشاورت او را بر عهده گرفت. هرچند امور دربار و دیوان به دو تن از کارگزاران سپرده شد، ولی سیده خاتون بر آنان نظارت مستقیم داشت و در واقع، فخرالدوله این بار در امور سیاسی و مدیریتی به سیده خاتون تکیه کرد. نظارت سیده خاتون به امور سیاسی محدود نمی‌شد. او بر امور مالی نیز نظارت کامل داشت و کلید خزاین فخرالدوله تا هنگام مرگ در اختیار سیده خاتون بود. به گواهی تاریخ، او بهتر از فخرالدوله مملکت را اداره می‌کرد و در حفظ و توسعه آن موفق بود. پس از مرگ فخرالدوله (۳۸۷ هـ)، سیده خاتون فرزندش ابوطالب رستم مجدالدوله را جانشین پدر کرد. پسر دیگرش، ابوطاهر شاه خسرو، ملقب به شمس‌الدوله، را نیز به حکومت همدان فرستاد و حکومت اصفهان را به پسر دیگرش ابوشجاع بویه

عین‌الدوله، که هفت ساله بود، سپرد. به همین علت، سیده خاتون از آن پس «ام‌الملوک» لقب گرفت.

سیده خاتون با توجه به سن کم فرزندش، مجدالدوله و با برخورداری از حمایت برادرش، اسپهبد طبرستان، امور حکومت ری، یعنی حکومت شاخه جبال آل‌بویه را در دست گرفت. سیده خاتون بر تمام امور حکومتی مسلط بود. فرامین حکومتی با صلاحدید او صادر می‌شد. ابن اثیر می‌نویسد: «مادر مجدالدوله همچنان فرمان می‌راند و

نامه شهریاران بدو می خواندند و او بدیشان پاسخ می فرستاد.»
 سیده خاتون با اقتدار تمام و با کسب حمایت از مقتدران محلی، که با آنان رابطه خویشاوندی نیز داشت، توانست شورش های فرماندهان سپاه و توطئه کارگزاران دیوانی و درباری را فرونشاند. به قول عتبی، او «کافله ملک بود.»
 مهم ترین نقش سیده خاتون در حکومت شاخه جبال آل بویه، حفظ قلمروش از تهدید و حملات نظامی قدرتمندترین امیر منطقه در آن زمان، سلطان محمود غزنوی، بود.

سلطان محمود غزنوی، که همزمان با حکومت مجدالدوله و مادرش، فتوحات بسیاری در خراسان و هند و غزنه داشت، در ادامه توسعه طلبی های خود به جانب ری کشیده شد و از سیده خاتون خواست تا نسبت به او اعلام اطاعت نماید و در صورت استتکاف، او را تهدید به لشکرکشی به ری نمود. پاسخ سیده خاتون حکایت از تدبیر سیاسی او داشت و همین جواب مانع پیشروی سلطان محمود در آن زمان به ری گردید.

عنصرالمعالی می نویسد: سیده خاتون جواب داده بود: «تا شوی من زنده بود مرا اندیشه آن بود که تو را مگر این راه بود و قصد ری کنی. چون وی فرمان یافت و شغل به من افتاد، مرا این اندیشه از دل برخاست، گفتم: محمود پادشاهی عاقل است، داند که چون او پادشاهی را به جنگ زنی نباید آمدن. اکنون اگر بیایی خدای آگاه است که من

نخواهم گریخت و جنگ را ایستاده ام، از آنچه در دو بیرون نباشد: از دو لشکر یکی شکسته شود؛ اگر من تو را بشکنم، به همه عالم نویسم که سلطان محمود را بشکستم که صد پادشاه را شکسته بود، مرا هم فتح نامه بود و رسد و هم شعر فتح [و اگر تو مرا بشکنی چه توانی نوشت؟ گویی زنی را بشکستم؟ تو را نه فتح نامه رسد و نه شعر فتح] که شکستن زنی بس فخر نباشد؛ گویند که سلطان محمود زنی را بشکست.»

منابع تاریخی اشاراتی نیز به خدمات فرهنگی سیده خاتون دارند؛ از جمله انتخاب

استادان صاحب‌نام و عالم برای فرزندش مجدالدوله. احمد بن فارسی همدانی، عالم لغوی، از جمله استادان مجدالدوله به شمار می‌رفت. سیده خاتون علاوه بر مسائل سیاسی، چون مادری دلسوز، زمینه آموزش‌های مذهبی و علمی را برای فرزندش مجدالدوله فراهم آورد. مجدالدوله با کیاست و درایت مادر، در محضر استادان دانشمند از فلسفه و کلام بهره گرفت.

ابوعلی سینا، دانشمند و فیلسوف نامی ایران، نیز مدتی از عمرش را نزد سیده خاتون و مجدالدوله گذراند.

ترکان خاتون

ترکان خاتون، دختر طمغاج‌خان، از ملوک قراخانی ماوراءالنهر بود که در سال ۴۵۶ هجری به ازدواج ملک‌شاه سلجوقی درآمد. او زنی قدرتمند بود که در زندگی سیاسی همسرش ملک‌شاه و نظام الملک وزیر ملک‌شاه و انتخاب جانشین ملک‌شاه و حتی در دربار خلیفه، نقش مؤثری ایفا نمود. راوندی می‌نویسد: «بر سلطان استیلا داشت.» ملک‌شاه دو تن از پسران ترکان خاتون، داود و احمد، را به جانشینی خود انتخاب کرد، ولی هر دوی آنان پیش از پدر از دنیا رفتند. ترکان خاتون این بار فعالیت برای ولیعهدی فرزند دیگرش، محمود که چند سال بیشتر نداشت، آغاز کرد، ولی با مخالفت نظام‌الملک، وزیر قدرتمند ملک‌شاه، روبه‌رو شد. نظام‌الملک و بسیاری از افراد سپاه از برکیارق، پسر دیگر ملک‌شاه، که از زبیده خاتون، از شاهزادگان سلجوقی، بود و بیشتر از هر کس شایستگی احراز این مقام را داشت، حمایت می‌کردند. همین مسئله موجب کدورت میان ترکان خاتون و نظام‌الملک گشت. «ترکان خاتون را وزیری بود تاج‌الملک ابوالغنائم پارسی، مردی با منظر و مخبر و کفایت و فضل و همّت و نیز

کدخدای جامه‌خانه بود. ترکان خاتون می‌خواست او را به روی نظام‌الملک بر کشد». تاج‌الملک به تدریج، در امور سیاسی، هم‌ردیف نظام‌الملک شد و در مراسم رسمی و سفرهای جنگی ملک‌شاه حضور می‌یافت. خواجه، که موقعیت خود را در خطر می‌دید، ملک‌شاه را در مورد دخالت ترکان خاتون هشدار می‌داد: «به همه روزگار، هر آن وقت که زن پادشاه بر پادشاه مسلط شده است، جز رسوایی و شر و فتنه و فساد حاصل نیامده است.»

اختلاف نظام‌الملک و ترکان خاتون تا آنجا پیش رفت که ترکان خاتون و اطرافیانش در ملک‌شاه نفوذ کردند و او را نسبت به جاه‌طلبی و اهداف زیاده‌خواهانه نظام‌الملک به فکر انداختند. سرانجام، نظام‌الملک موقعیت سیاسی خود را از دست داد و در سفر جنگی نهایند «به اغرای خواجه تاج‌الملک ملاحظه مخاذیل نظام‌الملک را کارد زدند». با کنار رفتن نظام‌الملک از صحنه سیاست، تاج‌الملک ابوالغنائیم، نایب ترکان خاتون، به جای او نشست. با درگذشت ملک‌شاه، تاج‌الملک و ترکان خاتون اقداماتی در جهت به دست آوردن منافع مشترک صورت دادند. آنان درباریان و دیوانیان را جمع کردند و گروهی علیه غلامان نظامیه تشکیل دادند و توانستند نظر خلیفه را در مورد جانشینی محمود چهار ساله جلب نمایند. خلیفه مقتدی در معامله‌ای سیاسی برای حفظ خلافتش، نـاگزیر بـه ا یـن کـار گـردید. سال‌ها پیش خلیفه با مه‌ملک خاتون، دختر ملک‌شاه از ترکان خاتون، ازدواج کرده بود. این ازدواج سرانجام خوشی نداشت، ولی نتیجه آن به نفع ترکان خاتون رقم خورد. دختر ملک‌شاه با شکایت از خلیفه، به زودی همراه پسرش جعفر به دربار ملک‌شاه بازگشت. این پسر «معروف به امیرالمؤمنین کوچک، محبوب و مقرب سلطان گردید». به همین دلیل، ملک‌شاه به مقتدی بی‌اعتنایی می‌کرد و می‌خواست او را از بغداد اخراج نماید و جعفر نـو ه خـود را بـه خلافت بنشاند.

در داخل ایران نیز ترکان خاتون هدایت سپاهی را علیه غلامان نظامیه و طرفداران دیگر برکیارق، رقیب پسرش، بر عهده گرفت. تاج‌الملک و ترکان خاتون در سال ۴۸۵ هجری خزانه مرکزی را به دست آوردند و از آن برای جلب حمایت سپاهیان جهت بر تخت نشاندن محمود استفاده کردند. تلاش‌های ترکان خاتون در این زمینه به نتیجه نرسید. او در سال ۴۸۷ هجری ناگهان درگذشت و یک ماه بعد، پسرش محمود نیز به او پیوست.

قوتلوق ترکان خاتون

عصمه‌الدین و الدین قوتلوق ترکان خاتون (۸۲-۶۵۵ ه‍.ق برابر ۸۳-۱۲۵۷ م) چهارمین حاکم مقتدر سلسله قراختاییان کرمان و همسر قطب‌الدین محمد بود. از زنان سیاست پرداز و قدرت مدار تاریخ ایران است که در زمان حیات همسرش که از فرمانروایان کرمان بود در اداره‌ی امور با او همراهی میکرد قوتلوق، لقبی است تُرکی، به معنای بزرگ و محتشم و ترکان (با فتح یا کسر اول) که به صورت ترکن نیز ضبط شده، به معنای شهبانو و ملکه است و آن را به صورت جمع ترک نباید خواند.

وی در خانواده‌ای از اشراف ختایی زاده شد و هلال خاتون نام گرفت، در اوایل قرن سیزدهم میلادی سرزمین ماوراءالنهر و ترکستان صحنه تحولات بزرگ و منازعات پی در پی برای غارت طلبی و اسارت برده بود. ترکان خاتون قربانی یک چنین یورش‌ی گردید او به بردگی برده شد و سرانجام به بازرگانی اصفهانی به نام حاجی صالح فروخته شد. به گونه‌ای باورنکردی، شهرت این بانوی استثنایی به سرعت شایع شد تا وقتی که قاضی‌القضات اصفهانی از وجود او آگاه شد و تمایل خود را برای آمیختن با این زیبای افسانه‌ای ابراز داشت بدین منظور بازرگان سالخورده را مورد لطف خود قرار داد اما سودی نداشت سپس قاضی مصمم شد از شیوه‌های دیگری استفاده کند و

ترکان خاتون را با زور بیرد. حاجی صالح به دربار غیاث‌الدین خوارزمشاه پناه برد اما نتیجه کاملاً غیر از آن چیزی بود که انتظارش را داشت و شاهزاده خود عاشق دختر شد پس از اندک مقاومتی در برابر شاهزاده خوارزمی، حاجی صالح متوجه شد که چاره‌ای جز تسلیم ندارد، چرا که پس از اندک زمانی خبر برگشت برادر شاهزاده، جلال‌الدین، از فارس به اصفهان رسید بنابر نقل و صاف، غیاث‌الدین همسر جدیدش را نزد

قاضی القضاة، رکن‌الدین سعد به امانت سپرد. غیاث‌الدین سپس همراه مادرش به ری گریخت، جلال‌الدین در اصفهان تعلل نکرد بلکه فوراً بدون معطلی در پی برادر آمد. غیاث‌الدین هرگز مجال پس گرفتن گوهر گرانبهای خود را نیافت چرا که مقدر بود چهار سال بعد در سال ۱۲۲۸ میلادی به دست براق حاجب حاکم کرمان کشته شود. با کشته شدن او، براق حاجب بر او دست یافت و در سال ۶۲۷ هجری او را به همسری برگزید و پس از فوت براق حاجب، قطب‌الدین وی را در سال ۶۳۲ به عقد خود درآورد.

با مرگ براق حکومت به اولاد او رسید تا اینکه در سال ۶۵۶ ترکان خاتون به دلیل خردسالی ناپسری‌اش حجاج، زمام امور کشور را در دست گرفت. اگرچه سلطنت به نام حجاج بود، اما عملاً اداره کرمان با ترکان خاتون بود. این دو مانند مادر و فرزند حقیقی با صمیمیت سال‌ها تاج و تخت را مشترکاً اداره کردند. با گذشت زمان، حجاج به سن بلوغ رسید. در همین دوران، سپاه جغتای از آمو دریا گذشت و برای جنگ با آباقا، فرمانروای ایلخانان، وارد ایران شد. ترکان خاتون، حجاج را با سپاه بزرگی به یاری آباقا فرستاد. آباقا از این اقدام خوشنود شد و حجاج را همانند پادشاهان مورد احترام قرار داد و او را به سرزمینش بازگرداند. بدین ترتیب جایگاه حجاج تقویت شد. اما در ضیافتی شبانه، هنگامی که حجاج مست بود، دستور داد قوتلوق خاتون

برقصه. قوتلوق خاتون که همواره رفتار سنجیده داشت، از این دستور آزرده شد، ولی چون می‌دانست مقاومت در برابر فرد مست بی‌نتیجه است، ناچار رقصی کوتاه کرد. در همان حال اطرافیان حجاج بیتی طنزآمیز برای او سرودند: پیرند چرخ و اختر و بخت تو نوجوان، آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد.

ترکان خاتون که به چنین بی‌احترامی‌ها عادت نداشت، فهمید توطئه‌هایی علیه او در جریان است. بنابراین نزد دامادش آباقاخان، همسر دخترش پادشاه خاتون، رفت و از دخترش برای مقابله با این دسیسه‌ها کمک خواست. رفتار ناشایست حجاج سلطان نسبت به مادرزن و نایب کرمان، برای آباقاخان خوشایند نبود. او فرمان داد که حجاج دیگر در امور کرمان دخالت نکند و همه کارهای دولتی به دست ترکان خاتون سپرده شود. اما حجاج پس از بازگشت، در تلاش برای بازپس‌گیری قدرت، پنهانی به سراغ فرزندان او کتای رفت. ترکان خاتون نیز بی‌درنگ نماینده‌ای نزد آباقا فرستاد و او را از این اقدام آگاه کرد. آباقا از این رفتار حجاج سخت خشمگین شد و دستور داد او را دستگیر کرده و به اردوگاه بیاورند. وقتی حجاج فهمید که آباقا فرمان دستگیری او را صادر کرده است، پیش از آنکه ایلچیان برسند، به سیستان گریخت و حدود شش ماه در آن منطقه به سربرد. اما به محض شنیدن خبر آماده شدن آباقا برای حمله به سیستان، احساس خطر کرد و بی‌درنگ راه فرار در پیش گرفت. مقصد او این بار دهلی بود؛

جایی که می‌توانست از دسترس سپاه آباقا دور بماند. حجاج ده سال در دهلی در وضعیتی نزدیک به حبس زندگی می‌کرد و تنها هفته‌ای یک بار اجازه داشت وارد دربار شود. با روی کار آمدن سلطان جلال‌الدین ابوالمظفر خلجی، او برای گسترش نفوذ خود در کرمان، از حجاج حمایت کرد. خلجی اردوی باشکوهی برپا نمود و با اعطای نشانه‌های سلطنتی همچون چتر، طبل و پرچم، حجاج را رسماً به مقام پادشاهی

رساند. حجاج با این پشتوانه راهی کرمان شد، اما به محض رسیدن به منطقه‌ای به نام «بکر» بیمار شد و در همان جا، در شب پنجشنبه ماه ذی حجه سال ۶۹۰ هجری قمری / ۱۲۹۱ میلادی، چشم از جهان فرو بست. در آن دوازده سالی که حجاج در دهلی به سر می‌برد و عملاً از صحنه قدرت دور بود، ترکان خاتون فرصت یافت تا بی‌دغدغه و آزادانه بر کرمان فرمان برانند. او در این مدت بدون هیچ مانعی، تمامی امور حکومتی را اداره کرد و اقتدارش در منطقه تثبیت شد.

در سال ۶۷۵ هجری قمری، به روایت تاریخ سیستان، هنگامی که اردوی آباقا به خراسان رسید، جلال‌الدین سیور غاتمیش – برادر حجاج سلطان و ناپسری دیگر ترکان خاتون – با اجازه ترکان خاتون به خدمت آباقا درآمد و املاک اختصاصی برادرش حجاج را تصاحب کرد. علاوه بر آن، وظایفی چون امیرشکاری و برخی مسئولیت‌های نظامی به او واگذار شد، اما اجازه دخالت در امور حکومتی نداشت. با این حال، سیور غاتمیش شروع به مداخله در کارهای حکومتی قوتلوق ترکان کرد و حتی سکه به نام خود ضرب نمود و خطبه به نام خود خواند. برخی از امرای نافرمان کرمان، مانند معزالدین ملک‌شاه، شاه‌ملک عاصی، امیر تولاق و دیگران نیز با بی‌اعتنایی به قوتلوق ترکان، به خدمت سیور غاتمیش درآمدند. ترکان خاتون مدتی این وضعیت را تحمل کرد، اما سرکشی سیور غاتمیش بیش از حد شد. بنابراین قوتلوق ترکان ایلچی نزد داماد خود آباقا فرستاد و از طریق دخترش پادشاه خاتون از سیور غاتمیش شکایت کرد. پادشاه خاتون که با زیبایی، ظرافت و شاعری دل آباقا را ربوده بود، بی‌درنگ خواسته مادرش را اجرا کرد. در نتیجه، فرمانی از سوی آباقا صادر شد که سیور غاتمیش از همه مناصب و امکاناتی که از برادرش به دست آورده بود، از جمله امیرشکاری و سایر وظایف شخصی، محروم گردد. سیور غاتمیش برخلاف برادرش

حجاج، راهی متفاوت در پیش گرفت. او دوباره نزد آباقاخان رفت و با تعهد به اینکه در کارهای حکومتی کرمان دخالت نکند، توانست زمین‌ها و املاک شخصی خود را بازپس گیرد. این امتیاز نیز به لطف حمایت ترکان خاتون به دست آمد. در سال ۱۲۸۲ میلادی، آباقاخان در گذشت و احمد تکودار به جای او نشست. ترکان خاتون برای دامادش آباقا مراسم سوگواری‌ای برپا کرد که در شکوه و عظمت، در تاریخ کرمان بی‌سابقه بود. از همان دوران، میان سلطان احمد تکودار و سیورغاتمیش رابطه‌ای

دوستانه شکل گرفت. در کنار این روابط سیاسی و خانوادگی، قوتای یا یاقوتی خاتون نیز حضوری اثرگذار داشت و به فضای قدرت و دربار رنگی تازه بخشید. مادر سلطان احمد نقشی تعیین‌کننده در کنار زدن ترکان خاتون از سلطنت کرمان داشت و زمینه را برای جانشینی سیورغاتمیش فراهم کرد. سیورغاتمیش، پس از آنکه جایگاه خود را در لشکر محکم ساخت، راهی کرمان شد. در مسیر، در منطقه‌ای به نام قراباغ، با ترکان خاتون روبه‌رو شد؛ او در آن زمان قصد رفتن به اردوگاه را داشت و دخترش پادشاه خاتون نیز همراهش بود. سیورغاتمیش پیش از هرگونه رویارویی، فرمان سلطان احمد را در همان جا خواند و بدین ترتیب مشروعیت اقدام خود را آشکار ساخت. ترکان خاتون پس از سال‌ها فرمانروایی مستقل در کرمان، وقتی خبر برکناری‌اش را شنید، در مسیر سفر به شدت اندوهگین شد و روحیه‌اش فرو ریخت. سیورغاتمیش که حالا

قدرت تازه‌ای یافته بود، از امیران وفادار به ترکان خاتون خواست تا به او ملحق شوند و با هم به سوی کرمان حرکت کنند. برخی از امیران بانفوذ، فرمان خان جدید را پذیرفتند و در نهایت همراه سیورغاتمیش به کرمان بازگشتند، تا بدین ترتیب ورق قدرت در آن دیار برگردد.

سالهای پایانی سلطنت او به عنوان دوران طلایی کرمان توصیف شده است. او در سال ۱۲۶۳ انبارهای عمومی را تأمین مالی کرد و از طرف مردم خود ستایش شد. او در ساخت و ساز پروژه های عمومی مختلف مانند قلعه ها (۱۲۷۹)، مدارس، بیمارستان ها، مساجد، قنات ها و حداقل ۱۶ موسسه خیریه مشارکت داشت. اما در سال ۱۲۸۲، ایلخان جدید احمد تگودار، سیورگاتمیش را تحت تأثیر مادرش قطوی خاتون بر تاج و تخت کرمان تأیید کرد. ترکان خاتون برای اعتراض به دربار مغول در تبریز رفت اما موفق نشد. وی در تابستان ۱۲۸۳ در منطقه چرنداب تبریز سخت مریض شد و درگذشت و

در مقبره گنبد سبز در کرمان به خاک سپرده شد.

ساتی بیگ، ساتی خاتون

ایلخان مغول، دختر محمد خدا بنده الجایتو و خواهر ابوسعید بهادرخان و از زنان نامدار ایران در قرن هشتم ه ق؛ و پانزدهمین و آخرین تن از ایلخانان مغول در ایران است.

در سکه هایی که به عنوان پادشاهی او ضرب شده این عبارت نوشته شده است :
«السلطانة العادلة ساتی بک خان خلدالله ملکها»

در اوایل سلطنت ابوسعید امرا طغیان کردند و چون این فتنه را امیر چوپان سردار مقتدر و متنفذ غازان فرونشاند ابوسعید آن امیر را مورد لطف خاص قرار داد. در همین ایام موقعی که ابوسعید از زنجان به اران آمده بود دولندی همسر امیر چوپان که خواهر ایلخان بود درگذشت و ابوسعید ساتی بیگ را در ۲۰ رجب ۷۱۹ به ازدواج امیر چوپان درآورد. ثمره این ازدواج سه پسر بود که بزرگترین آنان سیورغان نام داشت و ششمین پسر امیر چوپان بود. در سال ۷۲۷ امیر چوپان بر ابوسعید شورید و به قصد جنگ

از خراسان روی به غرب نهاد، در سمنان لشکریانش پراکنده شدند و او بناچار از بی‌راهه آهنگ خراسان کرد و در نیمه راه به ساتی‌بیگ اجازه داد که همراه فرزندان نزد برادر رود. به سال ۷۳۶ ابوسعید در گذشت و آریا خان (ارپا گاون) نواده اریق بوقا برادر هلاکو در ۱۳ ربیع‌الاول ۷۳۶ به جای او انتخاب شد و برای تحکیم وضع خود ساتی‌بیگ را در تبریز به زنی گرفت ولی آریا خان در نزدیکی مراغه از موسی خان نام که مدعی سلطنت و به حمایت شیخ حسن کوچک (پسر امیر چوپان) مستظهر بود شکست خورد و رو به فرار نهاد و اندکی بعد کشته شد. حکومت موسی نیز دیری نپایید و امیر شیخ حسن بزرگ (ایلکانی) بر امور مسلط شد و ساتی‌بیگ را با پسرش سیورغان به دشت مغان روانه ساخت. به سال ۷۳۷ شیخ حسن کوچک با ساتی‌بیگ و سیورغان که مقیم اران بودند متحد شد و قراجری نامی را به عنوان ساختگی تیمورتاش به سلطنت برداشت و ساتی‌بیگ را به عقد او درآورد؛ ولی شیخ حسن با قراجری هم نساخت و او را کشت. به سال ۷۳۹ چوپانیان و امرای هزاره‌ها ساتی‌بیگ را که با امیر شیخ حسن بزرگ صفایی نداشت از گرجستان بازآوردند و به مقام ایلخانی برداشتند و خطبه و سکه بنام او کردند و رکن‌الدین شیخی و غیاث‌الدین محمد علیشاهی را به وزارت او گماشتند. آذربایجان و اران تحت امر ساتی‌بیگ و شیخ حسن کوچک درآمد ولی سایر نقاط ایران هر قسمت بدست امیری از امرای سابق اولجاتیو یا ابوسعید بود. ساتی‌بیگ و شیخ حسن کوچک زمستان را در اران گذرانیدند، و در بهار با اردویی روی به آذربایجان نهادند. شیخ حسن بزرگ (ایلکانی) نیز بخدمت ساتی‌بیگ آمد و دست خاتون را بوسید و پس از عذرخواهی با اردو به اوجان آمد. امیر شیخ حسن کوچک می‌اندیشید که امور سلطنت از زنی بر نمی‌آید. ناگهان پس از رسیدن اردو به اوجان دستگاه ساتی‌بیگ را غارت کرد و یکی از

نیره‌زادگان یشموت پسر هلاکو را که سلیمان خان نام داشت به ایلخانی منصوب نمود و ساتی بیگ را به زور به زوجیت به او داد.

شیخ حسن کوچک پس از آنکه ساتی بیگ را سرنگون کرد و سلیمان خان را از اعقاب هلاکو به خانی برداشت اینک از او بیمناک شده و او را به قتل رساند و خود به تنهایی زمام امور را به دست گرفت. مدت سلطنت ساتی بیگ از سال ۷۳۹ تا اوایل ۷۴۱ بود. شیخ حسن بزرگ چون این خبر را شنید او نیز پسر آلانگ بن گیخاتو یعنی

عزالدین را با لقب شاه جهان تیمورخان به ایلخانی برداشت و خواجه شمس‌الدین زکریا را نیز وزارت او داد و به عراق عرب آمده بغداد و دیاربکر و خوزستان را تحت استیلای خویش آورد.

دو حریف قوی یعنی دو شیخ حسن با دو ایلخان جدید در آخر ذی‌الحجه ۷۴۰ در نواحی نهر جغاتو در مراغه رو به رو شدند و شکست بر اردوی شیخ حسن بزرگ و شاه جهان تیمور (سلطنت ۷۴۰ - ۷۳۹) روی کرد. شیخ حسن ایلکانی مغلوب به بغداد برگشت و شاه جهان تیمور را معزول نموده و خود مستقل شد و اساس سلسله‌ی امرای ایلکانی یا جلایر را در این سال ریخت. شیخ حسن چوپانی پس از نصب سلیمان خان (۷۴۵-۷۴۱) آذربایجان و ارّان و گرجستان و عراق عجم را تحت اختیار خود در آورد و در این نواحی به بسط اقتدار مشغول شد.

جان بیگم خاتون

جان بیگم از خاتون‌های صاحب‌نام سلسله قراقویونلوها است. مقرر اصلی آنان آذربایجان و شرق آناتولی و سرسلسله آنان، شخصی به نام قرایوسف بود. جان بیگم همسر جهانشاه بود که از پسران قرایوسف و مطرح‌ترین پادشاه این سلسله به شمار می‌رود. او

به گواه مورخان، زنی «صالحه و عقیفه و خیر بوده است».

جان بیگم خاتون دارای سوابق سیاسی بسیار است. او در زندگی سیاسی همسرش جهانشاه و پسرش پیربوداق و حتی فرزندان همسرش، از جمله حسنعلی میرزا نقش مؤثری داشت. جان بیگم پس از مرگ همسرش جهانشاه نیز در سرنوشت سیاسی این خاندان و تعیین جانشین برای ادامه حکومت قراقویونلوها دخالت می نمود.

پیربوداق، فرزند جهانشاه، از جان بیگم خاتون بود. او از شجاع ترین فرزندان جهانشاه

محسوب می شد. زمانی که پیربوداق از جانب پدر مأمور فتح کرمان شد، مادرش جان

بیگم او را در این لشکرکشی همراهی می کرد. مسلماً جان بیگم از درایت ها و مهارت هایی در امور سیاسی و نظامی برخوردار بوده است که جهانشاه و پیربوداق به استفاده از همکاری های او تمایل نشان می دادند. این مطلب از مشورت های پیربوداق با مادرش نیز آشکار می شود. پیربوداق پس از غلبه بر فارس، حکومت آن را برعهده گرفت. نقش سیاسی جان بیگم خاتون در فرونشاندن شورش حسن علی میرزا، فرزند همسرش جهانشاه، از نقاط قوت سیاسی او محسوب می شود. این کار به فرجامی نسبتاً خوش خاتمه یافت. حسن علی میرزا چندین سال به علت بدگمانی پدر در قلعه «قهقهه» ماکو گرفتار بود. او در سال ۸۶۳ هجری از غیبت پدر، که مشغول جنگ در خراسان بود، سود جست و با همراهی گروهی از ترکمانان و مردم تبریز، علیه پدر قیام نمود.

جهانشاه مجبور شد بلافاصله کار خراسان را تمام کند و با تیموریان مصالحه نماید و برای خواباندن غائله پسر، به آذربایجان بازگردد. تبریز در محاصره بود که «حسنعلی به حرم پدر ملتجی گشت و بیگم را، که مادر سایر فرزندان جهانشاه میرزا بود،... وسیله نجات ساخت.» با وساطت جان بیگم خاتون، حسنعلی میرزا مورد عفو قرار گرفت. اقامت حسنعلی میرزا در دربار برای جهانشاه، که نسبت به پسر بدگمان شده بود، گران می آمد. به همین دلیل، او را به حکومت بغداد منصوب کرد.

پیربوداق پسر دیگر جهانشاه، که مادرش جان بیگم خاتون بود، پس از بازگشت از لشکرکشی خراسان، علیه پدر در شیراز قیام کرد. مورخان علت آن را صلح جهانشاه با ابوسعید تیموری می‌دانند که پیربوداق آن را دلیلی بر ضعف پدر دانسته و علیه او قیام کرده بود. برخی مورخان نیز علت آن را اقدام جهانشاه در انتخاب فردی غیر او به جانشینی می‌دانند. جان بیگم خاتون در این قضیه نیز واسطه قرار گرفت. «آخرالامر، والده پیربوداق، حرم محترم میرزا جهانشاه، بعد از آمد و شد بسیار، قرار بدان داد که میرزا پیربوداق با اتباع و اشیاع و اولاد و اموال به جانب دارالسلام بغداد رفته، از شیراز دست باز دارد.»

پیربوداق در بغداد، قیام خود را علیه پدر ادامه داد. جهانشاه برای خلاصی از مشکلات داخلی ناشی از قیام پسران، با دادن حکومت بغداد به حسنعلی میرزا، دو برادر را در مقابل هم قرار داد. جان بیگم خاتون، مادر پیربوداق، مأمور شد حسنعلی میرزا را تا بغداد همراهی نماید. مأموریت دیگر خاتون این بود که به کار پیربوداق نیز رسیدگی نماید. احتمالاً این خواسته خاتون بود که بدان وسیله، فرزند را ملاقات و او را به مصالحه دعوت نموده، از مقابله با پدر بر حذر دارد.

بغدادیان، که در جریان اصل واقعه قرار گرفته بودند، به جان بیگم خاتون اجازه ورود به بغداد ندادند. حسنعلی مجبور شد به شام رود و به آق قویونلوها پناه برد. جان بیگم نیز

بازگشت. او در راه بازگشت، گروهی از عشایر «قراالوس» را، که قریب پنجاه هزار خانوار می‌شدند، با خود به حوالی آذربایجان کوچاند. این افراد بعدها از همراهان و یاران جان بیگم خاتون شدند.

پیربوداق در ادامه قیامش، با مشعشعیان همراه شد و به درخواست پناهندگی برادرش حسنعلی میرزا پاسخ مثبت داد. سپاه جهانشاه متوجه بغداد شدند و پس از محاصره‌ای طولانی در سال ۸۷۰ هجری پیربوداق شکست خورد و تسلیم شد و به سعایت برادرش،

محمّدی، به قتل رسید.

جان بیگم خاتون علی رغم کشته شدن پسرش، پیربوداق، همچنان در مسائل سیاسی فعال بود. پس از مرگ جهانشاه، حرکت‌هایی از جانب دختران اسکندر میرزا، آرایش خاتون و شاه‌سرای خاتون، برای انتخاب امیر قراقویونلوها صورت گرفت. آنان سعی کردند با اهدای پول و سیم و زر از خزانه شهر تبریز، سپاهیان را به کمک و همراهی خود دعوت کنند و حسنعلی میرزا برادرشان را به تخت سلطنت بنشانند. به گفته

طهرانی، «خزانه، که در شهر بود، از نقود و اجناس بین سپاهیان قسمت نمودند. آرایش بیگم زیورهای زنانه به آلات رزم مبدّل ساخت، معجر مغفر گردانید و سپر را چون نقاب بر سر کشید و آینه خودبین را، که با او برابری می کرد، شمشیر دو روی ساخت و بر روی دشمن کشید و با کمان، که پیایی بر ابروی محبوبان دعوی مبارزه داشت، چنان تیری بر سینه زد که از پشت او برون جست و سنان را، که با مژگان خوبان دم از خون‌ریزی می زد، بر سر چوب نیزه‌اش کرد و چون عرصه را از شیرمردان خالی دید، طرح بنیان سلطنت انداخت.» آنان به نام برادرشان، حسنعلی میرزا، که اهل سیاست و تدبیر نبود، سکه زدند و خطبه خواندند. این خبر به جان بیگم رسید. او بلافاصله دست به کار شد؛ زیرا نمی خواست حکومت قراقویونلوها در خاندان اسکندر میرزا استمرار یابد و چون پیربوداق کشته

شده بود، برای پسر دیگرش ابوالقاسم میرزا، سعی در سرکوب اسکندریان نمود. او با دختران جهانشاهیه و با یاری گرفتن از شاهزادگان و طرفداران خود از قبیله «قراالوس» به مقابله با دختران اسکندر میرزا برخاست و در مراغه مستقر شد و سپاه را به تبریز فرستاد. این رویارویی به نفع سپاه جان بیگم خاتون خاتمه یافت و دختران اسکندر میرزا به اسارت درآمدند، ولی طرفداران حسنعلی میرزا از فرصت به دست آمده استفاده کردند و پیروزی نهایی را از آن حسنعلی میرزا ساختند. حسنعلی میرزا به حکومت

قراقویونلوها رسید و در تصفیه‌های سیاسی، جان بیگم خاتون را، که بارها جان او را از مرگ نجات داده بود، به قتل رساند.

جان بیگم خاتون علاوه بر اقدامات سیاسی، در امور فرهنگی نیز پیش قدم بود. از جمله خدمات ارزنده او بنای مسجد و خانقاه مظفریه با الهام از لقب جهانشاه قراقویونلو، ابوالمظفر در تبریز است که امروزه به «مسجد کبود» یا «گوگ مسجد» معروف است. وجه تسمیه این نام‌گذاری استفاده از کاشی کاری فیروزه‌ای در بنای مسجد است.

جان بیگم خاتون بنای مسجد را در سال ۸۷۰ هجری آغاز نمود. ابن الکربلائی ضمن توصیف آثار دوره جهانشاه، اشاره دارد که «در درآمد تبریز به جانب شرق، که "خیابان" گویند، عمارتی است در کمال لطافت و نکویی موسوم به "مظفریه" از مآثر ابوالمظفر جهانشاه پادشاه بن قرايوسف بن توره مش بن بیرام خواجه ترکمان، و این طبقه را "قراقویونلو" و "بارانی" نیز گویند. گویا این عمارت به سعی و اهتمام حرم محترم وی خاتون جان بیگم - انارالله برهانها - بنا شده. مشارالیه بسیار بسیار خیره و صالحه و عفیفه بوده و در همان بقعه مدفون است و میرزا جهانشاه، که "حقیقی" تخلص کرده و پادشاه عظیم‌الشأن بود، در دوازدهم شهر ربیع الثانی و سبعین و ثمان‌مائه به دست حسن پادشاه کشته گشت، با اکثر اولاد در آن مقبره مدفونند، هرچند اثری از آنان پیدا نیست.»

پریخان خانم

پریخان خانم (اوت ۱۵۴۸ - ۱۲ فوریه ۱۵۷۸) دختر شاه تهماسب یکم، دومین شاه صفوی، و همسر چرکس او، سلطان آغا خانم، بود. او فرزند مورد علاقه پدرش بود و اجازه داشت در فعالیت‌های دربار شرکت کند و به تدریج به شخصیتی تأثیرگذار تبدیل شد که توجه رهبران برجسته قبایل قزلباش را به خود جلب کرد.

پریخان در بحران جانشینی پس از مرگ پدرش در سال ۱۵۷۶ نقش محوری داشت. او کوشش برادرش، حیدر میرزا، و حامیانش را برای به دست گرفتن تاج و تخت خنثی کرد و کاندید مورد علاقه اش، برادر دیگرش اسماعیل میرزا، را به عنوان اسماعیل دوم به تخت نشاند. اگرچه انتظار قدردانی از برادرش داشت، اسماعیل قدرت او را محدود کرد و وی را در حصر خانگی قرار داد. احتمالاً پریخان طراح اصلی قتل اسماعیل در سال ۱۵۷۷ بود. او از به تخت نشستن برادر بزرگ ترش، محمد خدابنده که تقریباً نابینا

بود، حمایت کرد. پریخان انتظار داشت در حالی که محمد به شکل اسمی سلطنت می کند، خود او فرمانروای واقعی باشد، اما همسر محمد، خیرالنساء بیگم، به عنوان رقیب او پدیدار شد و در فوریه ۱۵۷۸ ترتیب داد که پریخان را خفه کنند.

برخی پریخان را قدرتمندترین زن در تاریخ صفویه می دانند. او برای مدت کوتاهی توانست دربار ناکارآمد صفوی را در جامعه ای که محدودیت های شدیدی بر زنان طبقات بالا اعمال می کرد، تحت سلطه خود درآورد. معاصرانش او را به دلیل هوش و شایستگی اش ستودند، هرچند در تواریخ بعدی به عنوان شخصیتی شرور که دو برادرش را کشت و آرزوی غصب تاج و تخت داشت، به تصویر کشیده شد. او حامی شاعرانی مانند محتشم کاشانی بود که پنج مرثیه برایش سرود. نویسندگان زمانه آثاری را به او تقدیم کردند، مانند تکملة الاخبار اثر عبدی بیگ شیرازی.

پریخان خانم در ماه رجب ۹۵۵ در حوالی اهر متولد گشت. از آغاز زندگی پریخان خانم اطلاعی در دست نیست، طبق مدعای صاحب کتاب دانشنامه مشگین شهر تاریخ تولد ایشان به روستای پریخان از توابع مشگین شهر می باشد و بخش عمده ای از زندگی وی نیز در آنجا بوده است و روستای پریخان نیز به نام وی زده شده است از مادری چرکس به دنیا آمد. اما مشخص است که از همان ابتدا کاملاً

مورد توجه و مورد علاقه پدرش بوده. هنگامی که برادر طهماسب بهرام میرزا در سال ۱۵۴۹ درگذشت، طهماسب و خواهرش مهین بانو خانم مسئولیت مراقبت از بچه‌های او را برعهده گرفتند، حتی شاه طهماسب یکی از آنها به نام شاهزاده سلطان بدیع الزمان میرزا را پسر خود اعلام کرد. او در سال ۱۵۵۷ بدیع الزمان را به عنوان والی سیستان منصوب کرد و پیشنهاد ازدواج پریخان خانم (که در آن زمان ۱۰ ساله بود) را به وی کرد که او نیز قبول کرد. با این حال، پریخان خانم به دلیل کاردانی و این که دختر مورد علاقه شاه بود از رفتن به سیستان منع شد. تعدادی از مورخان، معتقدند که او فقط با بدیع الزمان نامزد بوده است و هیچ ازدواجی صورت نگرفته است، زیرا پریخان خانم یک زندگی عمومی حکومتداری و پر سر و صدا در پایتخت را در کنار پدرش بر زندگی خصوصی زناشویی و آرام در سیستان در کنار شوهرش ترجیح می‌داد.

مشارکت فعال پریخان خانم در امور دولت صفویه از آخرین سالهای سلطنت پدرش آغاز شد. شأن و اعتبار پریخان خانم در نزد پدرش به اندازه‌ای گردید که شاه طهماسب در تمامی «امور جزئی و کلی و ضروری و ملکی و مالی و مرزی و سایر موضوعات مهم به صلاح و صواب دید او عمل می‌نمود و هیچ کاری را بدون مشورت با وی انجام نمی‌داد.» «شاه طهماسب که از زندگی حکومت‌داری خود خسته و ناامید شده بود، وظایف گسترده و اقتدار و اختیارات بسیار بزرگی را به پریخان خانم اعطا کرد، لذا بعد از بیماری شاه طهماسب نیز، امرا و بزرگان حکومت صفوی که برای رسیدگی به اوضاع کشور؛ اول از همه به پریخان خانم مراجعه می‌کردند و بدون مشورت با شاهزاده خانم، به هیچ‌یک از امور رسیدگی نمی‌کردند و قزلباشان دستوراتی که او صادر می‌کرد را اجرا می‌کردند. در نتیجه قانونی را به او داد تا بعداً باعث ظهور قدرت مهار نشدنی آینده‌اش شد.

پریخان خانم که در امور حکمرانی و اختلافات جانشینی مشارکت فعال داشت، در تلاش برای نگهداشتن موقعیت قدرتمند و مستحکم خود در دربار بود. زمانی شرکت او در امور امر و نهی و به ویژه مشکلات جانشینی بیشتر شد که در ۱۸ اکتبر ۱۵۷۴، شاه طهماسب سخت بیمار شد - در طی بیماری، دو بار نزدیک بود بمیرد و هنوز جانشینی انتخاب نکرده بود. پریخان خانم از پدر بیمار خود مراقبت کرد و همین امر باعث نزدیکتر شدن بیشتر آنها به یکدیگر شد و تقریبی بی حد و مرز حتی بیش از پیش در

نزد پدرش یافت. همزمان، سرداران اصلی قزلباش جلسه ای ترتیب دادند تا درباره اینکه چه کسی باید جانشین وی باشد بحث کنند. طایفه اوستاجلو، و طایفه شیخاوند (که مربوط به خاندان صفوی بود) از حیدر میرزا طرفداری می کردند. گرجی ها نیز از او حمایت کردند، زیرا مادرش سلطانزاده خانم از تبار گرجی بود. در حرمسرا نیز توطئه هایی حکمفرما شد؛ و سلطانزاده خانم برای سلطنت پسرش سخت می جنگید. خیلی سریع طایفه دیگر از قزلباشان؛ قبایل روملو، شاملو، افشار و قاجار و سایر سران دولتی به طرفداری از اسماعیل میرزا پیوستند که در قلعه قهقهه زندانی بود. پریخان خانم نیز طرفدار اسماعیل میرزا بود و وی از حمایت چرکس ها برخوردار بود، در واقع پریخان خانم بود که طرفداران اسماعیل میرزا را جمع آوری کرده و علیه حیدر میرزا و متحدان او اقدام می کرد و در سال ۱۵۷۱ در رویداد قلعه قهقهه، که درگیری

بین حبیب بیگ اوستاجلو و اسماعیل میرزا در گرفته بود، با مداخله او به نفع برادرش اسماعیل میرزا موضوع حل شد. در سال ۱۵۷۴، در حالی که شاه طهماسب هنوز در اوج بیماری بود، کسانی که از حیدر میرزا حمایت می کردند، پیامی را به قلعه قهقهه برای خلیفه انصار قزاقاوغلو فرستادند. آنها از او درخواست کردند که اسماعیل میرزا را برای تضمین شدن جانشینی حیدر میرزا بکشد. با این وجود، پریخان خانم موفق شد از

این موضوع آگاه شود و این طرح را به طهماسب گفت و باعث خنثی شدن آن شد. طهماسب که به دلیل سپاس از شجاعتی که اسماعیل قبلاً در برخوردهایی با امپراتوری عثمانی داشت، هنوز احساساتی نسبت به اسماعیل میرزا داشت، به پیشنهاد پریخان خانم گروهی از تفنگداران افشار که نیز از طرفداران او بودند را برای حفاظت از وی به قلعه قهقهه فرستاد. دو ماه بعد، شاه طهماسب از بیماری نجات یافته و بهبود یافت، بعد از اتمام بیماری شاه تهماسب، پریخان خانم خیلی سریع ذهن پدرش را نسبت به حیدر

میرزا و مادرش سلطانزاده خانم و طرفدارانشان به طور جدی مسموم کرد و طرز فکر پدرش را نسبت به اسماعیل میرزا مساعد کرد. با این وجود، دو سال بعد، شاه طهماسب در ۱۴ مه ۱۵۷۶، در قزوین در گذشت. حیدر میرزا تنها پسری بود که هنگام مرگ با او بود، و بنابراین روز بعد، او خود را به عنوان شاه جدید معرفی کرد. به طور معمول، برخی از قبایل قزلباش از کاخ سلطنتی محافظت می کردند و با سایر افراد نوبت می گرفتند - متأسفانه برای حیدر میرزا، در آن روز همه محافظان قزلباش یا از روملو، شاملو، افشار، قاجار، بیات یا قبیله دورساق و ترکمن ها بودند - یعنی همه از طرفداران وفادار اسماعیل میرزا و متحدان خواهر او پریخان خانم بودند.

وقتی حیدر میرزا از موقعیت خطرناکی که در آن قرار داشت مطلع شد، پریخان خانم مدیر و هدایت کننده مخالفان او (که در همان شب در کاخ ساکن بود) را برای احتیاط بازداشت کرد. پریخان خانم سپس «خود را در حضور مادر حیدر میرزا به پای برادرش انداخت» و سعی کرد او را ترغیب کند که اجازه دهد او از قصر خارج شود، اظهار داشت که او اولین نفری است که با سجده بر او حکومتش را تصدیق کرده است - او متعهد شد که تلاش خواهد کرد طرفداران اسماعیل میرزا را متقاعد کند تا نظر خود را تغییر دهند، که شامل برادر کامل وی سلیمان میرزا و دایی چرکسی اش شمشال

سلطان بود. حیدر میرزا درخواست او را پذیرفت، و به او اجازه خروج از قصر را داد. او پس از ترک قصر، سوگند خود را شکست و کلیدهای دروازه کاخ را به شمخال سلطان داد و به او و دیگر افسران قزلباش دستور حمله به کاخ را صادر کرد، همچنین از حسینقلی خلفا خواست شایعه ورود اسماعیل را در قزوین را پخش کند تا طرفداران حیدر میرزا را دست به سر کنند و همچنین دستور حمله به خانه‌های طرفداران حیدر را صادر کرد.

وقتی برخی از طرفداران حیدر میرزا از تهدیدی که شاه آنها متوجه آن بود مطلع شدند، برای نجات وی به محل اقامتگاه سلطنتی وی شتافتند. با این حال، نگهبانان کاخ، که از حیدر میرزا بیزار بودند (اگرچه او سعی کرده بود با وعده‌های متعدد آنها را به طرف خود جلب کند) ورودی‌های کاخ را با فرمان پریخان خانم بستند. در همان زمان، طرفداران اسماعیل میرزا، وارد قصر شدند و به قسمت داخلی (حرمخانه شاهی) آن رفتند. با این حال، هواداران حیدر میرزا به زودی موفق به شکستن دروازه شدند، اما به موقع به آنجا نرسیدند - طرفداران اسماعیل میرزا تحت نظر و فرماندهی پریخان خانم با سیصد نفر از چرکس‌ها حیدر میرزا را پیدا کردند که در حرمسرای سلطنتی لباس زنی را پوشیده بود. حیدر میرزا بلافاصله توسط پریخان خانم شناسایی شده و دستگیر و جلوی چشمان مادر او سلطانزاده خانم او را کشتند. اسماعیل میرزا توانست با خیال راحت بر تخت سلطنت بنشیند.

پس از به قتل رسیدن حیدر میرزا در دولتخانه آشوب شد و تا ده روز پس از این واقعه، هرج و مرج حاکم بود. پریخان خانم برای رفع نگرانی مردم و تسلط بر اوضاع فرمان داد که: «هر کسی متعرض کسی گردد سخت سیاست خواهد شد...» پریخان خانم با صدور فرمان‌هایی توانست بدون اعمال اقتدار از طریق پادشاه مردی، به نام خودش

اداره حکومت را بی چون و چرا در اختیار خود گیرد و به گزارش اسکندریک منشی «...امرا و ارکان دولت بی صلاح و مصلحت آن ملکه ملک صفت در هیچ مهم از مهمات پادشاهی دست به اقدامی بدون صوابدید وی نمی زدند». امرا، بزرگان و افسران قزلباشان به اندازه‌ای از حکم و دستورهای پریخان خانم پیروی می کردند که فکر مخالفت هرگز به ذهن آنها نمی رسید. سرانجام این پریخان خانم بود که به همه شاهزادگان و اعضای عالی رتبه قلمرو دستور داد، در ۲۳ مسجد و مسجد اصلی قزوین جمع شوند، و در ۲۴ مه ۱۵۷۶، جایی که روحانی برجسته میر مخدوم شریفی شیرازی، خطبه را به نام اسماعیل میرزا خواند و وی را به عنوان شاه جدید سلسله صفوی تأیید کرد.

اسماعیل میرزا، که هنوز در قلعه قهقهه بود، به زودی با هزاران نفر از رزمندگان قزلباش از محل اسکورت شد و در ۴ ژوئن ۱۵۷۶ به حومه قزوین رسید. در طی ۳۱ روز پس از مرگ شاه طهماسب، سرداران قبایل قزلباش هر روز از کاخ پریخان خانم مرتباً و پی درپی دیدن می کردند و به گفته اسکندر بیگ منشی، «او را از کار فوری قلمرو از خارجی تا داخلی و اوضاع رعایا تا مالیاتی یا دخل و خرج یا داد و ستدهای روز و نحوه اداره ایالات و مشکلاتشان مطلع می کرد و هیچ کس تمایل نداشت یا جرأت نکرده بود از فرمان او سرپیچی کند». پس از ورود به قزوین، اسماعیل میرزا مستقیماً به کاخ سلطنتی پیش رفت، زیرا طالع بینان اظهار داشتند که زمان شوم است. وی به این ترتیب ۱۴ روز در خانه حسینقلی خلفا، رهبر طایفه روملو و خلیفت الخلفا (مدیر امور صوفیان) اقامت گزید، که از طرفداران جدی پریخان خانم بود. اگرچه اسماعیل میرزا عنوان شاه را در اختیار داشت، اما اکثر حاکمان محلی، افسران قزلباش و دولتمردان عالی رتبه هر روز به بازدید از کاخ پریخان خانم و فرستادن درخواست‌ها،

گزارشات و نامه‌های مهم از سراسر امپراتوری به او و گرفتن و اجرای دستورات روزمره در همه امور از او ادامه دادند و هنوز بدون رضایت، تصویب و تأیید وی هیچ حکمی در کشور صادر نمی‌شد.

اسماعیل میرزا در ۲۲ اکتبر ۱۵۷۶ به تاج و تخت با نام شاه اسماعیل دوم صعود کرد. ۱۹ سال و ۶ ماه حبس وی در قلعه قهقهه او را بسیار تحت تأثیر قرار داده بود و وی تمایلی به نمایش اقتدار توسط شخص دیگری نداشت. او در اولین برخورد با پریخان

رفتاری سرد نشان داد، هر چند اول او را در بین مشاوران اصلی قرار داد اما بعد وی اعلام کرد که ورود سرداران، افسران و مقامات عالی‌رتبه قزلباش و غیره به کاخ پریخان خانم ممنوع است. او وظایف نگهبانان و کارمندان دربار او را منحل کرد و مجموعه وسیعی از املاک متعلق به او را توقیف کرد. علاوه بر این، هنگامی که به وی اجازه داد مخاطب باشد، رفتاری سرد و غیرقابل برخورد با او نشان داد. نامه اعتراضی پریخان خانم به شاه اسماعیل دوم:

«.... در محلی که دماغ مبارک از اغراض خالی باشد، مطالعه فرمایند.... در آن ولا که در قلعه [قهقهه] تشریف داشتند، متهم به اجرام جرم‌های غیر واقع بودند شاه طهماسب از کسی که قبول عفو آن ذنوب می‌فرمودند من بودم.... دیگر فرموده‌اند که عورات (زنان) را به دخل مهمات چکار؟... این خیالات فاسده است. عورات را هرگز دغدغه سلطنت نشده و اگر شدی در آن حین که زمام اختیار در دست بود یکی از اولاد پادشاه که هنوز بوی لبن از لبان او آمدی بر می‌داشت و به فراغ بال سلطنت را میان می‌بست... و در برآوردن برادر و نجات ایشان آنقدر جدل نمی‌نمود بلی مثلی است صحیح که به جای نیکی بدی است.... تمام عمرم به مطالعه کتب فقهی گذشته، اکثر از تفاسیر، حفظ من است.... معهذا چون پادشاه‌زاده‌های دیگر از پایتخت پدر دور نبوده‌ام و از راه کوچه

به دولت خانه تردد ننموده‌ام و حمامات شهر ندیده‌ام و به شکار نرفته‌ام لااقل در کوی تهمت ننشسته‌ام.... چنانکه دیگران آماده فراغت و سلطنت [هستند] زنهار که دست از دامن مخدرات علیه پادشاه جمجاه کشیده دارند که نتیجه خوب نخواهد داد و اگر میل عالم گیری دارند و فراغ خاطر می‌جویند نیکی پیشه کرده سر به کلاه مرحمت در آورند.... حقا که از قتل و قمع سلطنت از پیش نمی‌رود و اگر رفتی فرعون و هامان و شداد را کم بیداد نبود.... دیگر در باب ویران ساختن عمارت این ضعیفه مبالغه می‌رفته

این سهل است باید که خانه گور معمور و آبادان باشد... اگر خاطر مبارک از من ناجمع است، به گلخن فرستید که لایق من بعد از فوت آنچنان پدری گلخن اولی است، گلشن به فرزندان ارجمند دولتمند ارزانی.... دیگر منع کنیزان این ضعیفه نموده‌اند، غرض اهل عصمت و تخت نشینان صفه طهارت و دولت، یعنی حرم محترم نواب (منظور همسر شاه اسماعیل دوم) آن است که هر کسی را که کنیز نباشد شأن ایشان ظاهر شود و این فکر صواب نیست ایشان همه شأند و کسی به بیش و کم من اطلاعی ندارد، من هرگز از حرم بیرون نمی‌روم.... حضرت سکینه سلطان خانم می‌فرموده‌اند که او را دو کنیز بس است یا رب از چیست که ایشان را صد غلام بس نیست و مرا دو کنیز بس است؟... اینک این سر و این کفن، آماده مرگم هر چه از دست برآید تقصیر مکن»

عدم قدردانی شاه اسماعیل دوم نسبت به پریخان خانم، که به سختی جنگیده بود تا او را بر تخت سلطنت صفوی تشکیل دهد، باعث شد پریخان خانم نسبت به او خصمانه شود. در ۲۵ نوامبر ۱۵۷۷ اسماعیل دوم به‌طور ناگهانی و بدون هیچ گونه علائم اولیه بیماری درگذشت. پزشکان دربار، که جسد را بررسی کردند، احتمال دادند که وی در اثر سم و خفگی فوت کرده باشد. همچنین توسط برخی مرگ او را به

بیماری قولنج ذکر کرده‌اند و عده‌ای مرگ او را خوردن تریاک یا فلونیای زیاد در منزل حسن بیگ حلواچی اوغلی نوشته‌اند. برخی دیگر هم در آن عصر مرگ شاه اسماعیل دوم را باور نداشتند و می‌گفتند وی کشته نشده است. همه منابع درباره نقش پریخان خانم در مرگ شاه سخن گفته‌اند. به نوشته روملو، پریخان خانم به کمک حسن بیگ حلواچی اوغلی، ندیم شاه اسماعیل، شاه را مسموم کرد؛ نیز گفته‌اند که چون پریخان خانم در دوره سلطنت شاه اسماعیل بی‌اعتبار شده بود با کنیزان یا

خانم‌های صاحب‌وظیفه حرم هم‌زمان شد و با کمک آنها شاه را مسموم کرد. با خارج شدن از سلطنت اسماعیل دوم، پریخان خانم سریع اقدام کرده و اقتدار و کنترل خود را بازیافت و دوباره عنان و زمام حکومت را در دست گرفت. تمامی بزرگان دولت، سرداران طایفه‌های قدرتمند، افسران قزلباش و مقامات عالی‌رتبه، تمامی دستوراتی را که او از طرف معاونانش صادر می‌کرد، تحویل می‌گرفتند و اجرا می‌کردند و مطابق کلام و اراده او بی‌چون و چرا خدمت می‌کردند.

اشراف با نگرانی از اعلام مرگ اسماعیل دوم در پایتخت، به فرمان پریخان خانم درهای قصر را قفل نگه داشتند و راه‌های پایتخت را مسدود کردند، تا اینکه در مورد جانشینی تصمیمی بگیرند. پریخان خانم بعد مجمعی از بزرگان و سران طایفه قزلباش که با هم دشمنی داشتند را جمع کرده و آنها را آشتی داد و بعد پایتخت را به هفت قسمت تقسیم کرده و اداره هر منطقه را بر عهده طائفه‌های تازه آشتی شده داد. طبق برخی گزارش‌ها، پس از مرگ اسماعیل دوم، گروهی از دولتمردان و قزلباش‌ها و برخی دیگر اعضای دولت از پریخان خانم خواستند که جانشین برادرش شود، پیشنهادی که وی ظاهراً رد کرد، چرا که بسیاری از دولت‌مرادن و قزلباش‌ها از حکومت مستقل پریخان خانم ترس و نگرانی داشتند. به منظور پاکسازی بحران

جانشینی، سران قزلباش توافق کردند که پس از مشورت با یکدیگر و سپس با اطلاع و رأی پریخان خانم از انتخاب خودشان، شاه آینده را منصوب کنند. در ابتدا آنها در مورد این قطعنامه بحث کردند که شاه شجاع، پسر شیرخوار اسماعیل دوم، باید به عنوان شاه تاجگذاری شود، در حالی که در حقیقت امور دولتی توسط پریخان خانم اداره می‌شود. با این حال، این پیشنهاد به ظاهر خوب اما در حقیقت موافقت بیشتر مجلس را به دست نیاورد، زیرا تعادل قدرت را در میان بسیاری از طوایف قزلباش

بشدت متزلزل می‌کرد و خود پریخان خانم با در نظر گرفتن نگاه‌های منظوردار قزلباش‌ها به یکدیگر در این موضوع کاملاً پیشنهاد را رد کرد. سرانجام مجمع با طرفداری و دستور مستقیم پریخان خانم موافقت کرد که محمد خدابنده، برادر بزرگتر اسماعیل دوم را به عنوان شاه منصوب کند.

انتصاب محمد خدابنده که توسط پریخان خانم مورد حمایت و تأیید قرار گرفت بود، دلیل انتخاب اصلی وی این بود که او یک مرد تقریباً نابینا در سن پیری و بسیار ترسو و مهربان بود. از آنجا که وی جانشین مورد تأیید بود، پریخان خانم می‌توانست از ضعف او استفاده کرده و خود حکومت کند. وی با سران قزلباش توافق کرد که محمد خدابنده به نام شاه باقی بماند، در حالی که او و همکارانش به جهت‌دهی به منافع دولت ادامه می‌دهند.

هنگامی که محمد خدابنده شاه شد، اشراف صفوی، افسران و والیان ولایتی خواستار تأیید پریخان خانم برای دیدار تبریک وی شدند. حوزه نفوذ و اقتدار پریخان خانم چنان عظیم و بی‌حد و مرز بود که هیچ‌کس حتی جرات دیدار از شاه را بدون تأیید صریح وی نداشت. روزی که محمد خدابنده شاه شد، همسرش خیرالنسا بیگم، که بیشتر با لقب مهدعلیا شناخته می‌شد، برخی امور وی برای دید و بازدید از تبریک

بزرگان را به دست گرفت و فرمانی را به نام شوهرش در راه قزوین صادر می کرد. او که از کاستی های همسرش کاملاً آگاه بود و حتی بر او مسلط بود و برای جبران آن تصمیم گرفت تا به عنوان حاکم عملی دولت صفوی در آید. میرزا سلمان جابری اصفهانی، وزیر شاه اسماعیل، که به پریخان خانم و شمخال سلطان اعتماد نداشت، از قزوین نزد شاه و همسرش، مهدعلیا خیرالنساء بیگم، رفت و آنان را از قدرت و اختیار پریخان خانم و اطاعت افسران قزلباش و دیگر اعضای دولت از او آگاه ساخت؛ در این میان بلافاصله نیز خبر رسید که پریخان خانم و شمخال سلطان و چرکس ها قصد شورش دارند.

در ۱۷ فوریه ۱۵۷۸، محمد خدابنده و مهدعلیا وارد حومه قزوین شدند. این نتیجه گیری حاکمیت مطلق و انکارناپذیری بود که پریخان خانم به مدت دو ماه و ۲۰ روز از آن لذت برده بود را به وضوح به چشم مهدعلیا آورد. اگرچه طبق قانون با ورود شاه محمد خدابنده بدون هیچ کمکی باید شروع به حکومت می کرد، اما پریخان خانم با استفاده از ضعف و پیری برادرش هنوز حاکم عملی دولت بود و اقتدار او تغییر نکرده و افسران قزلباش و سران دولت به سوی او می رفتند و از او رسماً دستور می گرفتند، اما او اکنون با مخالفت پنهانی مهدعلیا و متحدانش روبرو شد. هنگامی که آنها به شهر رسیدند، پریخان خانم با کمال عظمت و جلال چشمگیر و رژه بزرگ از آنها استقبال کرد.

مهدعلیا در مدت اقامت خود در قزوین زمانی که به پیشگاه پریخان خانم برای تعظیم و احترام به نزد او رفته بود، مورد بی توجهی او واقع شد و از نفوذ و اقتدار خیلی عظیمی که پریخان خانم در اختیار داشت مطلع شد و بدین ترتیب آنچه را که پیشتر توسط میرزا سلمان جابری، وزیر اعظم سابق اسماعیل دوم به وی گفته شده بود، تأیید کرد.

برای او روشن شد تا زمانی که پریخان خانم در قید حیات باشد، او نمی تواند اقتدار خود را بر کشور اعمال کند و بنابراین او شروع به برنامه ریزی برای کشتن او کرد.

این حکم در همان شب ورود آنها به پایتخت در ۱۷ فوریه ۱۵۷۸ توسط خلیل خان افشار که در دوره شاه طهماسب به عنوان مربی پریخان خانم خدمت کرده بود، اجرا شد. در حالی که پریخان خانم پس از اتمام جشن ورود شاه جدید، به همراه خادمانش از کاخ خارج و به منزل خود می رفت، خلیل خان افشار همراه افرادش ظاهر شد و

درگیری در گرفت. سرانجام بعد از یک کشمکش خونین پریخان خانم را دستگیر کردند و به خانه اش منتقل کردند و در آنجا او را خفه کردند. دایی او، شمخال سلطان، اندکی بعد اعدام شد و پسر اسماعیل دوم، شاه شجاع، به قتل رسید. اموال او که ده هزار تومان می شد به پاس این خدمت به خلیل خان بخشیده شد. جسد پریخان خانم در امامزاده حسین، در کنار سلیمان میرزا و شاه اسماعیل به خاک سپرده شد.

همچنین محتشم کاشانی اشعار زیادی در مدح پریخان خانم سروده است. از بناهای منسوب به وی، مدرسه پریخان خانم در اصفهان در نزدیکی های چهار سو مقصود، بوده است.

Institute of Iranian
History and Culture

تاج السلطنه

زهره خانم شناخته شده با لقب تاج السلطنه (۱۳۰۱ هـ ق. تهران - ۱۳۵۴ هـ ق تهران) دوازدهمین دختر ناصرالدین شاه قاجار و فرزند مریم توران السلطنه بود. او از مدافعان انقلاب مشروطه و عضو انجمن حریت نسوان بود و به نوشتن خاطرات خود علاقه داشت. بخش هایی از خاطرات او به نام «خاطرات تاج السلطنه» برجا مانده که وسعت اطلاعات او را نشان می دهد و منبع تاریخی با اهمیتی است. او مدافع

مشروطیت، حقوق زنان، آزادی، برابری و قانون بود و بسیاری از مشکلات کشور را حاصل عدم کفایت شاهان قاجار می دانست. همچنین با شاعران آزادی خواهی از جمله میرزاده عشقی ارتباط داشت و عارف قزوینی در ابیاتی او را ستوده است.

تاج السلطنه در اواخر سال ۱۳۰۱ هجری قمری (برابر با ۱۸۸۴ میلادی) متولد شد. پدرش ناصرالدین شاه و مادرش شاهزاده خانم مریم توران السلطنه (دختر محمدحسن میرزا معتضدالدوله) بود. سال های ابتدایی زندگی تاج السلطنه به یادگیری آداب و رسوم «اندرونی» دربار گذشت. او مادرش را فقط روزی دو بار می دید و نگهداری از او برعهده دایه و دده و معلم سرخانه بود. هر وقت پدرش ناصرالدین شاه در تهران بود او را معمولاً روزی یک بار به دیدن پدرش می بردند. تاج السلطنه بعدها در خاطراتی که می نوشت، از دوران کودکی اش به تلخی و انتقاد یاد کرد.^۱

۱- از خاطرات تاج السلطنه به قلم خودش: «من در اواخر سال یکهزار و سیصد و یازده در سرای سلطنتی متولد شده ام مادرم خیلی جوان و خوش صورت و دارای صفات حمیده بوده است از جمله بی نهایت مذهبی و معتقد به عقاید دینیه بلکه تمام ساعات عمر مشغول به خدا و نماز آیات و تلاوت کتب مقدسه اما این تنها کفایت نمی کند برای اینکه همین طوری که شاهزاده خانم خوبی باشند مادر خوبی هم باشند زیرا که در مادر چیزهایی که لازم است مادر داشته باشد در ایشان نبود... نه اینکه خدای نخواسته من در اینجا مادر مقدس محترمه خود را تکذیب نمایم. نه ایشان صاحب تقصیر نبودند بلکه عادات و اخلاق مملکتی را باید در اینجا ملامت نمایم که راه و طرق سعادت را بروی تمام زنها مسدود نموده و این بیچارگان را در منتهای جهل و بی اطلاعی نگاهداشته اند و تمام عیوب و مفاسد اخلاقیه بواسطه عدم علم و اطلاع زنها در این مملکت تولید و ریشه داده شده است. اگر ما بنظر دقت و عقل بنگریم خواهیم دید که تمام اختراعات جدید و کشفیات عالی بزرگ حمیده و اطلاعات تجارتی و سیاسی و حریه از مادر متولد شده است. زیرا که تمام اشخاصی که مؤسس کارهای بزرگ تاریخی بوده اند اولادهائی بوده اند که در ظل حمایت و توجه مادران با علم و پدران تجددپرور با اطلاع پرورش یافته و باین واسطه در صنایع و اختراعات پیشقدم و بعالم تمدن خدمتگزار واقعی بوده اند. همینطور جنگ جویان و

استقلال طلبان واقعی و آزادیخواهان صمیمی از مادر متولد شده‌اند و در تحت تربیت مادران قابل، نشو و نما نموده...

آری مادر خوب است که مربی اخلاق است، مادر با علم است که دارای اولاد با افتخار است و باز همین مادرها هستند که امروز ما را دچار یکنوع بدبختی و غفلت و استقلال شکنانه نموده در اسفل السافلین دچار و سرگردان نموده‌اند و بکلی آن احساسات وطن پرستانه و آن جدیت تجدد پرورانه باشرفانه را از بدو طفولیت در ما میرانیده‌اند. و جز خور و خواب اخلاق به تن پروری چیزی بماند.

فرق است میان آنکه یارش در بر با آنکه دو چشم انتظارش بر در فرق است بین آنچه در طفولیت بشخص القا شود تا آنکه پس از فراگرفتن خرافات و حرکات نالایق در عین شباب خود آرائی نموده تقلید از همسایگان نماید...

هرچند انسان عاقل باشد امکان پذیر نیست چیزهایی که در طفولیت تحصیل نموده از خود دور کند اگر هم بخواهد همرنگ جماعت بشود صورت است سیرت نیست. پس اول باب سعادت از مادر بروی اولاد گشاده شود... و بدبختانه این باب سعادت به روی من مسدود و تمام بدبختی‌های عظیم دوره عمرم از اینجا شروع شد. دایه از اواسط الناس و کسبه برای من معین شد (دده و نه نه هم از همان قلم) و این دده مخصوصا باید سیاه باشد! زیرا که بزرگی و بزرگواری آن عصر منوط به این بود که در بندگانی که خدا ابداء فرق نگذاشته الا تغییر جلد. و اگر ما بنظر انصاف بنگریم در کار پروردگار سیاه و سفیدی منظور نیست بیچاره‌ها را اسیر و ذلیل نموده و اسباب بزرگی و احتشام خود قرار داده زر خرید میگویند و مثل بهایم این بیچاره‌ها را با پول بیع و شری نمایند و چون سرای سلطنتی بود و مادر من در این حرمسرای محرم بود و پدر مادر من چند سال بحکومت کرمان و بلوچستان مفتخر و سرافراز بود بدین جهت از این دده‌ها، زر خریده‌ها در منزل ما بوفور بود پس از همین جنس یک بدل دده دیگر گهواره جنبان هم برای ما معین و معلوم شد و اطاقدار، صندوقدار و رختشوی هم باز از همین جنس. از آنجائی که باین طایفه بدبخت بنظر احتقار همیشه نگاه کرده‌اند و با بهایم و وحوش فرقی نگذاشته‌اند این بیچارگان در وادی جهل نشو و نما یافته و واقعا (ح) را از (ب) تمیز نمی‌دهند چه رسد به اجرای قوانین و رسومات متمدنه! اینها بودند اشخاصی که باید مرا بزرگ و تربیت نمایند به اضافه (خواجه باشی) هم از همین جنس و تکلیف این خواجه باشی هم این بود که مردم را به تعظیم و تکریم این بچه (شیر خواره) امر نموده اگر

تاج السلطنه در هفت سالگی تحصیلات ابتدایی اش را در مدرسه سلطنتی آغاز کرد اما نامزدی او در سال ۱۸۹۳ باعث وقفه در تحصیلات او شد. او در سال های بعد، چندین معلم خصوصی داشت که از برخی از آنها در خاطراتش به تفصیل سخن گفته است.

کسی برحسب اتفاق ملتفت ادای وظیفه نمیشد با چوب دست از قرار مقدور بگوید... اینها بودند اشخاصی که باید در تحت حمایت و پرستاری خودشان من بیچاره را بزرگ نمایند و من ناچار بودم مربای این مربیهای مخصوص شده و مرغوب واقع شوم نظر به احترامات سلطنتی و توسعه جا و مکان، منزل من و اتباع من دور و جدا از منزل مادرم و روزی دو مرتبه با اجازه مرا بحضور مادر محترمه ام برده و پس از ساعتی دوباره مراجعت می دادند تا اینکه کم کم بزرگ شده و براه افتادم.

زمان طفولیت را که بخاطر ندارم ولی از آنجائی که بچه ها هوش و زرنگی بودم از سن پنج سالگی خوب همه چیز را بخاطر دارم، مخصوصا وقتی که می فهمیدم، دایه و نه نه و دده خود را خیلی دوست می داشتم (مخصوصا دده) خود را، در اینجا لازم است شرحی از صورت و شمایل او بنگارم که در نظر خوانندگان این شخص معروف باشد چون خیلی در تربیت و تهذیب اخلاقی من ممد بود. این زنی میانه چهل و چهل و پنج سال، چهره خیلی سیاه چشمهای درشت، قد متوسط، خیلی کمتر صحبت می کرد و اگر هم ندرتا صحبت می نمود خیلی خشن و درشت. این دده عزیز من مادر مرا هم بزرگ نموده و باصطلاح دده خانمی را به ارث برده بود.

خیلی با قدرت و مسلط و تمام اغذیه، اشربه، مأکول، مشروبخانه و اختیارات تمام بدست او... با من خیلی مهربان و درباره سایرین خیلی غیور و رسمی بود مرا چنان بخودش عادت داده بود که با وجود چهره موخش و هیکل مهیبی که داشت اگر روزی برحسب اتفاق از من جدا می شد تا شام گریه نموده بهیچ چیزی تسلی پیدا نمی کردم و از آغوش او لحظه ای دور نشده و بجدائی او به هیچ علاجی شکبیا نبودم. نظر بهمین مسئله (من) تا حال در چهره (سفید) بنظر تعجب و اکراه نگریسته و همیشه اشخاص سبزه چهره را بیادگار دده عزیزم (۱) دوست می دارم.

آشنایی تاج السلطنه با ادبیات و تاریخ ایران و اروپا در سبک نثرنویسی و محتوای خاطرات او مشهود است. او پیانو و تار می نواخت و نقاشی و گلدوزی را نیز آموخت.

تاج السلطنه هشت ساله بود که چندین بار کوشیدند او را شوهر بدهند اما در مقابل برخی مقاومت کرد و برخی هم به نتیجه ای نرسید. در اوایل ۱۸۹۳، در سن ۹ سالگی، شیرینی خوران تاج السلطنه و حسن خان سردار شجاع السلطنه برگزار شد و در دسامبر همان سال، این دو را عقد کردند. ظاهراً داماد هم تقریباً هم سن عروس بوده و احتمالاً ۱۱ یا ۱۲ سال داشته است. مراسم عروسی آنها یک سال بعد از ترور ناصرالدین شاه برگزار شد یعنی در ۱۳ سالگی تاج السلطنه. چنان که خود تاج السلطنه به تلخی نوشته، ازدواج تمامی زنان دربار سلطنتی به نوعی «تجارت» شبیه بود و منافع ازدواج سلطنتی در واقع تضمین کننده وفاداری اقوام و چهره های اثرگذار به سلطنت بود، مانند سردار اکرم (پدرشوهر تاج السلطنه) که عضویکی از خانواده های نظامی قدیمی ایران بود. با وجود این، تاج السلطنه در آن زمان ازدواج را راهی برای فرار از زندگی در انزوای دربار و کسب حدی از استقلال به عنوان یک زن متأهل می دید.

پس از ترور پدرش ناصرالدین شاه، تمامی زنان و فرزندان آنها به سروستان، محل اقامت سرورالدوله (مادر کامران میرزا نائب السلطنه)، برده شدند و تاج السلطنه در آنجا تقریباً مانند یک زندانی زندگی می کرد.

خاطرات تاج السلطنه از ازدواج اولش نشان دهنده گفتمان اصلاح طلب درباره ازدواج در آن زمان است. او مدافع ازدواج مبتنی بر عشق و تفاهم برای تعهد به تک همسری تا پایان عمر است، و به شدت از ازدواج های برنامه ریزی شده انتقاد می کند به خصوص اگر خیر و سعادت زوج در نظر گرفته نشود. او به یاد می آورد که در اولین سال های ازدواجش، او و شوهرش هر دو نوجوان بودند و بازی های کودکانه

می کردند ... تاج السلطنه هم مانند بسیاری از زنان هم نسل خود، مجبور بود انتظارش از ازدواج را تعدیل کند. او در خاطراتش اشاره می کند که سه فرزند او زنده مانده اند، دو دختر و یک پسر، و یک پسر دیگر هم در نوزادی از دنیا رفته است. ازدواج اول تاج السلطنه بالاخره در دسامبر ۱۹۰۷ به طلاق انجامید.

در مارس ۱۹۰۸، تاج السلطنه با قولر آقاباشی، خواهرزاده حسین پاشا خان امیربهدار جنگ، ازدواج کرد اما این ازدواج چندماه بیشتر دوام نداشت و در ژوئیه ۱۹۰۸ به طلاق انجامید. امیربهدار به شدت از این ازدواج خشمگین شده بود و خواهرزاده اش را تحت فشار گذاشت تا تاج السلطنه را طلاق بدهد چون شنیده بود که زنان فعال در انجمن نسوان وطن خواه این ازدواج را ترتیب داده اند. تاج السلطنه همراه با چند نفر از زنان دربار، عضو این انجمن بود که در دوران انقلاب مشروطه شکل گرفته بود.

در سال ۱۹۰۹، تاج السلطنه با رکن السلطنه ازدواج کرد اما از عاقبت این ازدواج اطلاعی در دست نیست.

تاج السلطنه در سال ۱۹۲۱ خود را زنی مجرد توصیف کرده است. خاطرات او تا سال ۱۹۱۴ نشان دهنده زندگی ناکام و پر از اندوه اوست و چندین نامه به نخست وزیران وقت در اوایل دهه ۱۹۲۰ نشان می دهد که مقرری او کفاف مخارج او را نمی داده و مشکلات اقتصادی داشته است.

در سال ۱۹۲۲، تاج السلطنه همراه با یکی از دخترانش به بغداد رفت زیرا دامادش در آنجا کارمند وزارت خارجه ایران و مأمور انجام خدمات کنسولی بود. تاج السلطنه در سال ۱۹۳۶ در تهران درگذشت.

تاج السلطنه در عرصه حقوق زنان پیشگام بود و در کتاب خاطرات خود بر موضوعاتی همچون حق تحصیل و کار زنان و اهمیت این نکات در بهروزی جامعه تأکید کرده است. او همچنین از بنیانگذاران مهم انجمن حریت نسوان بود؛ انجمنی که مخفیانه با هدف پیشبرد برابری حقوق زنان تشکیل شده بود. تاج السلطنه پنهانی در جلسات این گروه حضور می‌یافت و یکبار هم راهپیمایی زنان را به سوی مجلس ایران رهبری کرد. او از حامیان پر و پا قرص جنبش مشروطه بود.

تاج السلطنه یک نویسنده، نقاش و روشنفکر بود که هفته‌ای یک‌بار در خانه خود مجالس ادبی برگزار می‌کرد. او به شدت منتقد نظام سلطنتی از جمله پدرش ناصرالدین شاه و برادرش مظفرالدین شاه بود و شاهان بی کفایت را مقصر بسیاری از معضلات ایران می‌دید. او به عنوان زنی که با صراحت تغییر خواه و دموکراسی طلب بود جایگاهی یگانه داشت.

خاطرات او اولین بار ۶۰ سال پس از مرگش منتشر شدند. کتاب خاطرات تاج السلطنه ارزش تاریخ‌شناختی زیادی نیز دارد زیرا اطلاعات روشنی درباره پنج سال آخر سلطنت ناصرالدین شاه و دربار ناصری و مظفری دارد و درباره رویدادهای مهمی مانند واقعه رژی، قتل ناصرالدین شاه، غارت خزانه پس از او، سلطنت مظفرالدین شاه، نقش سیدجمال الدین اسدآبادی و امین السلطان نوشته است. هم‌اکنون دست‌نوشته‌های او در کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود و کتاب خاطراتش به زبان انگلیسی نیز ترجمه و چاپ شده است.

به غیر از کتاب «خاطرات تاج السلطنه» که به شکل نسخه خطی بوده و در مدت اندکی پس از نگارش آن، نسخه برداری و در سطح جامعه پراکنده شده، کتاب دیگری از او

نیز با عنوان «سرگذشت شاهزاده خانم ایرانی» در سال ۶۱ منتشر شد البته این کتاب قبل از انتشار، در سال ۱۳۰۶ به شکل پاورقی در روزنامه کوشش منتشر شده بود.

تاج السلطنه به فراگرفتن موسیقی هم علاقمند بود و پیانو را از مفخم الممالک، نوازنده تار و پیانو آموخت. تصنیف «نادیده رُخت» در بیات اصفهان از او به جا مانده است.

پروین اعتصامی

پروین اعتصامی، نویسنده، شاعر ایرانی و یکی از شخصیت‌های برجسته ادبیات فارسی در قرن بیستم بود. او آثاری در سبک‌های مختلف ادبی مانند شعر، داستان کوتاه، رمان و نمایشنامه نوشت.

تاریخ تولد و زادگاه پروین اعتصامی

رخشنده اعتصامی معروف به پروین اعتصامی در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ هجری شمسی، معادل با ۱۷ مارس ۱۹۰۷ میلادی، در شهر تبریز به دنیا آمد.

پدرش یوسف اعتصامی آشتیانی، از رجال معروف و نویسندگان و مترجمان مشهور در اواخر دوران قاجار بود و در آن زمان، مجله ادبی بهار را منتشر می‌کرد. مادرش

اختر فتوحی بود که فرزند میرزا عبدالحسین ملقب به «مقدم العِداله» و به نام مستعار "شوری" بود. او یکی از شاعران برجسته در دوران قاجار و اهل تبریز و آذربایجان بود.

وی تنها دختر خانواده خود بود و چهار برادر داشت. در سال ۱۲۹۱ به همراه خانواده اش به تهران نقل مکان کرد و در حالی که هنوز کودک بود، با فرهنگ و

ادبیات ایرانی آشنا شد. پدرش از جمله مشروطه خواهان بود و با استادانی مانند دکتر علی اکبر دهخدا و ملک الشعرای بهار دیدار و گفتگو داشت.

پروین در دوران کودکی زبان های فارسی و عربی را زیر نظر معلمان خصوصی در منزل آموخت. پس از فارغ التحصیلی از مدرسه آمریکایی تهران، پایان نامه خود را در همان مدرسه دفاع کرد و به تدریس در آنجا پرداخت.

تحصیلات پروین اعتصامی نقش اساسی در شکل گیری شخصیت و مسیر زندگی او داشت. برخلاف بسیاری از هم نسلانش که از دسترسی به آموزش باکیفیت محروم بودند، او در خانه ای بزرگ شد که والدینش به آموزش دختران بها می دادند. او در سنین پایین خواندن و نوشتن را آموخت و خیلی زود به مطالعه کتاب های متنوع علاقه مند شد.

پروین اعتصامی در مدرسه ای با رویکرد نوین تحصیل کرد و در کنار آموزش های رسمی، از معلمانی بهره برد که دیدگاه هایی عمیق و روشن نسبت به ادبیات و فرهنگ داشتند. این آموزش ها به او کمک کرد تا علاوه بر یادگیری زبان و ادبیات فارسی، با زبان های دیگر و علوم انسانی نیز آشنا شود. او با پشتکار و علاقه فراوان، به مطالعه آثار شاعران بزرگ ایرانی و حتی متون ادبیات جهان پرداخت و همین موضوع زمینه ساز رشد فکری و هنری او شد.

در تاریخ نوزدهم تیرماه سال ۱۳۱۳، پروین اعتصامی با پسر عموی پدرش به نام فضل الله همایون فال، ازدواج کرد. پس از چهار ماه از عقد، آن دو به کرمانشاه رفتند و

در خانه شوهر زندگی کردند. متأسفانه، پیوند زناشویی آنها با هم به خاطر عدم سازگاری روحیات شاعرانه پروین با رفتار اخلاقی نظامی پسر عمویش، به مدت دو و نیم ماه بیشتر دوام نداشت و به طلاق ختم شد.

پروین اعتصامی در تاریخ پانزدهم فروردین ۱۳۲۰ شمسی به علت ابتلا به حصبه (بیماری کلیوی) درگذشت. این اتفاق در شهر تهران رخ داد و پس از درمان ناموفق در بیمارستان، به خانه بازگشت و در همانجا درگذشت. وفات پروین اعتصامی در دنیای ادبیات و فرهنگ ایران و جهان، به عنوان یکی از رویدادهای دردناک تاریخ ادبیات به شمار می‌رود.

پروین اعتصامی پس از درگذشت در حرم حضرت معصومه در شهر قم به خاک سپرده شد. مقبره او در محوطه خانوادگی اعتصامی در قسمتی از حرم مطهر قرار دارد که هر ساله تعداد زیادی از مخاطبان و شاعران به سرایش شعر و سرود برای یادبود او وارد این محوطه می‌شوند.

زندگی پروین پر از موانع و مشکلات بود، اما با این حال موفق به نوشتن شعرهای زیبا و ارزشمندی شد. دیوان پروین اعتصامی، حاوی اشعاری است که به زبان فارسی نوشته شده‌اند و در آن به مسائلی همچون عشق، جنگ، امید، آرزو و... اشاره شده است. این دیوان در بسیاری از زمان‌ها به عنوان یکی از شاهکارهای ادبیات فارسی شناخته می‌شود.

شهرت پروین اعتصامی تنها به خاطر شاعر بودنش نیست؛ بلکه او با زبان ساده و پیام‌های عمیق، توانست دغدغه‌های اجتماعی، اخلاقی و انسانی را در قالب اشعار خود مطرح کند. اشعار پروین اعتصامی اغلب به شکل مناظره، تمثیل و حکایت سروده شده‌اند و همین ویژگی‌ها، شعرهایش را برای مخاطبان مختلف جذاب و قابل فهم ساخته است.

بسیاری از دوستداران ادبیات فارسی، با خواندن اشعار پروین اعتصامی، احساس نزدیکی و همدلی می‌کنند؛ گویی صدای تاریخ و فرهنگ ایران از لابه‌لای واژه‌های او شنیده می‌شود.

شروع فعالیت ادبی پروین اعتصامی به دوران نوجوانی او بازمی‌گردد. او نخستین شعرهایش را در سنین کم سرود و به دلیل استعداد و قدرت بیان بالا، توجه اطرافیان و اهل ادب را به خود جلب کرد. این اشعار اولیه، گرچه ساده اما سرشار از احساس و اندیشه بودند و نشان می‌دادند که پروین مسیر متفاوتی در پیش گرفته است. با انتشار نخستین آثارش در نشریات و مجلات معتبر آن زمان، نام پروین اعتصامی به تدریج در محافل ادبی شنیده شد. مخاطبان و منتقدان به سرعت به سبک و نگاه خاص او پی بردند و نسبت به او ابراز علاقه کردند. این استقبال، انگیزه‌ای مضاعف برای ادامه مسیر ادبی او شد.

اوج فعالیت شعری پروین اعتصامی با انتشار دیوان شعرش رقم خورد. این مجموعه که منتخبی از بهترین اشعار پروین بود، با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد. مخاطبان از

زبان ساده، تصاویر بدیع و مضامین عمیق اشعار پروین اعتصامی شگفت زده شدند و بسیاری از منتقدان او را یکی از مهم ترین شاعران معاصر دانستند. واکنش ها به انتشار دیوان پروین تنها به تحسین محدود نشد. برخی با دیده شک به موفقیت او نگاه می کردند و حتی در برخی محافل، به دلیل زن بودن شاعر، نقدهای تندی مطرح شد. اما پروین اعتصامی با صبوری و استواری، به کار خود ادامه داد و به مرور زمان جایگاهی بی بدیل در ادبیات فارسی به دست آورد.

پروین اعتصامی در زمان حیات خود، مورد ستایش اهالی ادب و فرهنگ قرار گرفت. هرچند جایزه های رسمی ادبی در دوره او به اندازه امروز رایج نبود، اما آثار ادبی پروین اعتصامی به عنوان گنجینه ای ارزشمند شناخته شدند. پس از درگذشت او، نام و یادش در رویدادهای ادبی و فرهنگی ایران زنده نگه داشته شد و برخی مکان های فرهنگی به یاد او نام گذاری شدند.

در بسیاری از شهرها، جشنواره ها و برنامه هایی برای بزرگداشت یاد پروین اعتصامی برگزار می شود که نشان دهنده تأثیر ماندگار او بر فرهنگ و جامعه ایرانی است.

زینب پاشا

از جمله زنان مبارزی که در تاریخ معاصر ایران تا حدود بسیاری ناشناخته مانده و اطلاعات چندانی از زندگی وی در دست نیست، زنی است تبریزی به نام «زینب پاشا» که به تنهایی نهضتی ماندگار و غرور آفرین بر پا ساخت.

زینب پاشا که در منابع گوناگون با نامها و القابی چون: «بی بی شاه زینب»، «زینب باجی»، «ده باشی زینب» و «ائل قیزی» از او یاد شده است، فرزند «شیخ سلیمان» از مردان تهی دست محله «عموزین الدین» تبریز بود. از تاریخ تولد، دوران کودکی و جوانی وی مطلبی در منابع تاریخی ذکر نشده است اما نام «زینب پاشا» در جریان قرارداد استعماری رژی و آغاز مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری وی برای همیشه در تاریخ ثبت گردید.

پس از انتشار اخبار انعقاد قرارداد واگذاری امتیاز تنباکو به دولت انگلستان توسط چند روزنامه نگار تبریزی، این شهر نخستین کانون مبارزه و مخالفت با این قرارداد در کشور گردید.

در پی فتوای مجتهد تبریزی بیش از ۲۰ هزار تن از مردم تبریز در اعتراض به قرارداد رژی شورش کرده و با بستن بازار و حمله به چند مرکز دولتی مخالفت خود را با آن اعلام کردند. اما مدتی از این حرکت نگذشته بود که سربازان مسلح ناصرالدین شاه به سرعت در سطح شهر تبریز مستقر شده و ضمن سرکوب و متفرق کردن مردم، بازاریان، شهر را با زور و تهدید اسلحه مجبور به باز کردن مغازه‌ها می نمایند.

در همین حال زینب پاشا به همراه گروه خود به بازار تبریز ریخته و ضمن درگیری با مأموران، بازاریان را نیز دوباره مجبور به تعطیلی بازار می کنند.

به روایت منابع، زینب پاشا و گروهش بیش از پانصد زن مسلح را به میدان آوردند که ساعتها با پلیس و قوای شاه برخورد مسلحانه داشتند و با فریادها، جسارت و رشادت

خود، الهام بخش دیگرانی شدند که تا آن لحظه تنها نظاره گر بودند. این حرکت، بازار را برای بار دوم و به شکلی قاطع تر بست و هیئت حکومت مرکزی را متزلزل ساخت.

یکی از پیامدهای فرهنگی این رخداد، بازتاب وسیع چهره و نام زینب پاشا در ادبیات شفاهی و رسمی بود. شعرای آذربایجانی مانند میرزا فرخ با سرودن قصیده‌ای در وصف این حرکت و ایستادگی زنان تبریز، نقش زینب پاشا را جاودانه کردند و به نسل‌های بعد انتقال دادند. حضور زنان در قیام‌ها و ذکر نام زینب پاشا در لایه‌های و مثل‌های

مردمی، گواه بر ریشه‌دار شدن «الگوی زن مبارز» در فرهنگ عمومی شد.

حرکت دیگر زینب پاشا در جنبش مردم علیه گرسنگی و قحطی در سالهای انقلاب مشروطه متبلور می شود. «احتکار» در سالهای انقلاب مشروطیت در تبریز و آذربایجان بالای جان فقیران شده بود و محتکران و گرانفروشان از به ذلت نشانیدن مردم، پولهای کلان به جیب می زدند.

در این مقطع نیز قیام زنان تبریز به رهبری زینب پاشا آغاز می شود. زینب و هوادارانش محتکران را شناسایی کرده و به انبار آنان حمله می کردند. آنان آرد و گندم را از انبار

بیرون کشیده و بین فقرای شهر و روستاهای اطراف پخش می کردند. برخی منابع تاریخی از فعال بودن ۳ هزار زن در کنار زینب پاشا برای مبارزه با محتکران سخن به میان آورده اند.

با این اقدام، نه فقط جان هزاران نفر از گرسنگی و فقر نجات یافت، بلکه موجی از اعتماد و احترام به زنان در ذهن جامعه نقش بست؛ زنانی که تا پیش از آن عمدتاً نقش

غیرفعال داشتند، حالا به منجی و قهرمان طبقات فرودست بدل شدند. روحیه همبستگی و دادگری که زینب پاشا در آن دوران پایه‌ریزی کرد، بعدها در جنبش‌های اجتماعی و نهضت‌های عدالت‌خواهانه ایران، به الگویی قابل اتکا بدل شد.

قیام زنان به رهبری زینب پاشا و نقش آنان در مبارزه با استبداد و بی‌عدالتی اقتصادی، زیربنای فکری و اجتماعی نهضت مشروطه را شکل داد. تبریز در هنگامه انقلاب مشروطیت نیز قلب حرکت‌های پیشرو بود و بسیاری از فعالان مشروطه‌خواه در جوانی و نوجوانی، شاهد و الهام‌گیر از حرکات مسلحانه و خودجوش زنان مبارز به سرکردگی زینب پاشا بودند.

در منابع تاریخی اشاره شده که پس از فروکش اعتراضات تنباکو و گشایش نسبی فضای سیاسی، گروه‌هایی از زنان جوان‌تر تبریز به تقلید از زینب پاشا و تحت تأثیر شخصیت او، کمیته‌ها و جمعیت‌هایی برای پشتیبانی از مشروطیت و تأمین آذوقه و تدارکات مجاهدین تشکیل دادند. برخی شرکت‌کنندگان این گروه‌ها را مستقیماً شاگردان و پیروان زینب پاشا می‌دانند.

سخنرانی‌های آتشین زینب و شخصیت کاریزماتیک وی در فرهنگ و تاریخ آذربایجان به گونه‌ای تأثیرگذار و ماندگار شده که حتی در مثل‌ها و اشعار فولکلور مردم این دیار نیز جای گرفته است.

زینب پاشا و نام او در مثل‌ها، لالایی‌ها و اشعار فولکلوریک آذربایجان حضوری مستقل و الهام‌بخش دارد؛ به طوری که بسیاری از روایت‌ها و حکایات شفاهی، او را هم‌تراز قهرمانان مرد، بلکه بالاتر از آنان می‌نشانند.^۲

^۲ - در فولکلور آذربایجان در باب وی چنین آمده است:

«زینب پاشا الله زوپا اوز قویدی بازار اوستونه گویا کی دشمن اوز قویوب اوردوی تاتار



سولا

بازاری باغلاتماق گرک تا آجلیغا چاره اولا

آنباردارین باشین یاریب هم ده چکک‌دار اوستونه

زینب‌پاشا الله زوپا اوز قویدی بازار اوستونه

ای شاه‌بیگم سنده یئری دون راستابازاره طرف

سند صفی‌بازارینی باغلاتگیلن قیز ماه‌شرف

فراش گله، سرباز گله، یار باشینی، ایله تلف

از جمله نمونه‌های ماندگار، شعر ۲۲ بیتی «میرزا فرخ» یکی از شاعران دوره مشروطیت است. او در وصف واقعه قیام بازار زنان تبریز نوشته و در پایان اعتراف کرده است: «در چنان روزی این حقیر (میرزا فرخ) از ترس از خانه بیرون نیامدم».

این نوع روایت، نشان‌دهنده قدرت نمادین و ترس‌آور زینب پاشا در ذهن مردمان آن عصر است و ناخودآگاه زمینه‌ساز تحولی در ادبیات شفاهی و قهرمان‌سازی زنانه در فرهنگ آذربایجان می‌شود. گسترش داستان‌ها و ضرب‌المثل‌هایی با محوریت او، موجب انتقال ارزش‌های مقاومت، شجاعت و همبستگی زنانه به نسل‌های بعد گردید.

زینب پاشا الهه زوپا اوز قویدی بازار اوستونه

هر کیم گله ووریک غداری غدار اوستونه

آنباردارین تکلیفینی چوخ یاخشی آندیرماق

بو ملتین هر حقینی اولدیقجا قاندرماق گرک

گرک

آخیردا هیچ زاد اولماسا لاپ اوددا یاندرماق گرک آذوقه‌نی ییغمیش قویان دیناری دینار اوستونه

ملت گرک هر حالده راحت اولوب، مسعود اولا

زینب پاشا الهه زوپا اوز قویدی بازار اوستونه

هر کیم سورور ملت قانین، یکسر گرک نابود

نوکردی حاکم میلته، خلق ایچره بو مشهود اولا

اولا

زینب پاشا الهه زوپا اوز قویدی بازار اوستونه

وورماق گرک، ییخماق گرک بی‌عاری بی‌عار اوستونه

سیزده ائدین غیرت، ییخین بیر بو ائوی بربادلاری

آخر جوانلار بیر گورون بو شیردل آروادلاری

سنده اویان بیرجه آتیل اشرار خونخوار اوستونه

ظالمرا ایچمیش قانلارین گلگیر داهی فریادلاری

زینب پاشا الهه زوپا اوز قویدی بازار اوستونه.

بی بی خانم استرآبادی

بی بی خانم استرآبادی، یکی از این بانوان فعال و طلایه دار احقاق حقوق زنان در ایران است. او در سال ۱۲۳۶ شمسی در نوکنده (از توابع استان گلستان) متولد شد. پدرش محمدباقر خان استرآبادی (از بزرگان گرگان) و مادرش خدیجه خانم (ملاباجی) بود. خدیجه خانم، دختری باسواد و از ندیمه های دربار ناصرالدین شاه بود که پس از ازدواج با محمدباقر خان به نوکنده رفت. او صاحب دو فرزند شد، اما از آنجا که محمدباقر خان پنج همسر دیگر داشت، به دنبال فرصتی برای ترک زندگی مشترک بود؛ بنابراین به بهانه زیارت کربلا، نوکنده را رها کرد، به دربار شاه در تهران بازگشت و به تدریس کودکان دربار مشغول شد؛ و این شروع مسیر تحصیل بی بی خانم بود. بی بی خانم در دربار قاجاری در کنار مادر آموزش دید و به زنی تحصیل کرده و دگراندیش در دوران خود بدل شد که همواره در اندیشه مطالبه حقوق زنان و ساختن سبک زندگی نوئی برای آنان بود.

بی بی خانم در جامعه ای که تفکر زن ستیزانه در آن غالب بود، به مردی علاقه مند شد که حقوق برابر زنان و مردان را امری ضروری می دانست. این مرد، موسی خان وزیری، یک نظامی قفقازی بود که بی بی خانم علیرغم مخالفت مادرش، با او ازدواج کرد. آن ها بسیار به هم علاقه مند بودند و نه سال به خوبی در کنار هم زندگی کردند، اما سرانجام موسی خان نتوانست با همسر پیشرو و تحصیل کرده بسازد و با یکی از کنیزان ازدواج کرد. علاقه بی بی خانم پس از این موضوع به سردی گرایید، اما زندگی اش را ترک نکرد و به آموزش و تربیت هفت فرزند خود مشغول شد.

بی بی خانم ابتدا آموزگارانی مجرب را در منزل خود به کار گرفت تا فرزندانش را آموزش دهند، اما با گشایش مدرسه پسرانه، پسرانش را برای تحصیل به آنجا فرستاد. او هرگز بین تحصیل دختر و پسرشان فرقی قائل نشد؛ از این رو دخترش را نیز با لباس پسرانه راهی مدرسه کرد، اما مدتی نگذشت که مدیر مدرسه از این موضوع اطلاع یافت و خدیجه افضل از مدرسه اخراج شد. البته این موضوع هم بی بی خانم را دلسرد نکرد و آموزش دختران در خانه ادامه یافت. نتیجه تلاش‌های بی بی خانم برای تحصیل فرزندانش این بود که علینقی وزیری از موسیقی‌دانان برجسته، حسن وزیری از نقاشان برجسته، خدیجه افضل و مولود هم ادامه‌دهنده راه مادر در آموزش دختران شدند.

سختی و مشقت‌هایی که آن زمان برای تحصیل دختران وجود داشت و بی بی خانم بخشی از آن را برای آموزش دخترانش دیده و تجربه کرده بود، او را بر آن داشت تا دبستانی مخصوص دختران تاسیس نماید و این گونه بود که اولین دبستان دخترانه ایران به نام «مدرسه دوشیزگان» در سال ۱۲۸۵ شمسی (مقارن با پیروزی مشروطه) پا به عرصه آموزش گذاشت تا نام بی بی خانم در تاریخ ماندگار شود. البته پیش از آن دو مدرسه دخترانه تاسیس شده بود، اما متعلق به اقلیت‌های مذهبی بود و دختران مسلمان حق تحصیل در آن‌ها را نداشتند.

دبستان دوشیزگان سه کلاس داشت و آموزگاران آن، بی بی خانم و دو دخترش خدیجه افضل و مولود بودند. در این مدرسه حدود بیست شاگرد هفت تا دوازده ساله ثبت نام کردند و دروسی مثل تاریخ، قرائت، نگارش، جغرافیا، ریاضیات و علوم دینی تدریس می‌شد؛ البته آموزش‌های جامعه‌پسندی مانند گلدوزی، خامه‌دوزی و... هم به این دروس افزوده شد تا رضایت خانواده‌ها را بیشتر جلب کند. از طرفی بی بی خانم به خانواده‌ها اطمینان داده بود که آموزگاران مدرسه همگی زن هستند و تنها نگهبان پیر

مدرسه مرد خواهد بود، اما در طول تاریخ، اولین‌ها همواره با مشکل و مخالفت همراه بوده‌اند؛ بدین ترتیب از همان آغاز کار، صدای مخالفان بلند شد؛ مخالفان به مدیران و معلمان مدرسه توهین و فحاشی کردند، علیه آن جوسازی کردند و گفتند که این مدرسه برای رواج بی‌عفتی دایر شده است؛ حتی قسمتی از مدرسه که در واقع بخشی از خانه بی‌بی بود را نیز آتش زدند. بر اساس گفته مه‌لقا ملاح، نوه بی‌بی خانم و رئیس موسسه مبارزه با آلودگی محیط زیست، این مدرسه خیلی سر و صدا راه انداخت. حتی برخی از چهره‌هایی که مخالف مدرسه بودند اینطور گفتند که کلمه دوشیزه شهوت‌انگیز است و وای بر ملتی که مدرسه دوشیزگان داشته باشد. نتیجه مخالفت‌ها این بود که مدرسه به مدت یک سال تعطیل شد. پس از آن بی‌بی نزد وزیر معارف رفت و با شرط ثبت نام دختران چهار تا شش ساله و حذف واژه دوشیزگان، توانست دوباره مدرسه را راه بیندازد؛ البته تصویب متمم قانون اساسی هم بی‌بی تاثیر نبود؛ زیرا اصل هجدهم این قانون تحصیل علوم و معارف و صنایع را بدون ذکر جنسیت آزاد می‌دانست.

بی‌بی خانم در نویسندگی هم حرف‌هایی برای گفتن داشت. او مقالاتی را در روزنامه‌های حبل‌المتین، تمدن و نشریه مجلس منتشر کرد که موضوع آن‌ها آموزش دختران بود. همچنین نامه‌ای را همراه با لچکش به مجلس شورای ملی فرستاد و نوشت: «یا برای مشروطه پایداری کنید یا لچک مرا سر کنید».

یکی دیگر از آثار ماندگار بی‌بی خانم، کتاب «معايب الرجال» است که در پاسخ به «تأديب النسوان» نوشته شده است. تأديب النسوان که نام نویسنده آن مشخص نیست، در ده فصل، آداب مختلف زندگی را برای زنان برشمرده و به طور خلاصه معتقد است: «زن باید فنای محض در اطاعت مرد باشد و، چون و چرا نداشته باشد و آنچه بگوید

اطاعت کند و فرمانبرداری مرد را واجب داند... و تخلف از فرمان به قدر یک نفس کشیدن جایز نداند که یک دم خلاف یک سال اثر می کند و باعث کدورت کلی می شود».

گویا این رساله در همان زمان، مورد استقبال قرار گرفته و حتی مدتی در مکتب‌خانه‌ها به دختران آموزش داده شد. بی بی خانم که برای احقاق حقوق زنان همه کار کرده بود، این بار جوابیه ای تند و صریح و گزنده بر این کتاب نوشت، به طوری که هر چه «تأدیب النسوان» زن ستیز و مردسالارانه است، «معایب الرجال» هم مرد گریز و فمینیستی است. بی بی خانم در کتابش، در چهار فصل ضمن برشمردن معایب مردان و آموزش راه و رسم زناشویی، مردان را دعوت می کند که دست از تأدیب زنان بردارند و به فکر تربیت خویش باشند: «نه هر مردی از هر زنی فزون تر است و نه هر زنی از هر مردی فروتر. مریم، زهرا، آسیه، خدیجه و کبرا از زنانند و فرعون، هامان، شمر و سنان از مردان». او در جایی از کتابش نوشت: «خواهران گوش به پند و اندرزهای نویسندگان تأدیب النسوان و افرادی از این قبیل ندهید. این مریبان زنان که خود را نادره دوران می دانند، بهتر است به اصلاح صفات رذیله خود بآیند. آنان می دانند که این نصایح برای تأدیب ما نیست و برای اثبات ظالم بر مظلوم است. این مریبان نه تنها کاری برای ما انجام نداده اند، که مملکت را هم به نیستی کشانده اند. ما که در حرم اندرون و کنج مطبخ بودیم، پس این همه فساد را اینان بر پا کرده اند».

«معایب الرجال» را نخستین دفاعیه مکتوب زنان دانسته اند و عمران صلاحی به دلیل شوخ طبعی و زبان طنزی که بی بی در این کتاب به کار برده، او را «نخستین زن طنزنویس ایران» معرفی کرده است؛ بنابراین نام بی بی خانم استرآبادی به گونه ای شگفت و ناباورانه با اولین های مربوط به بانوان عجین شده و درباره او نوشته اند: میزان

قابل توجهی (حدود سی درصد) از قوانینی که اکنون در حمایت از زنان در قانون اساسی کشور ما وجود دارد، حاصل تلاش‌های بی‌بی خانم در بیش از یک قرن پیش است.

بی‌بی مریم بختیاری

بی‌بی مریم بختیاری، دختر حسینقلی خان ایلخانی در سال ۱۲۵۳ در منطقه

بختیاری زاده شد. پدر بی‌بی مریم، فرزند حسین‌قلی خان ایلخانی بود، که در زمان حیات، به مدت ۳۰ سال حاکم بلامنازع ایل بختیاری بشمار می‌آمد. بی‌بی مریم دارای ۶ برادر و ۱۱ خواهر، از همسران بسیار پدرش بود. برادران وی که هر کدام به نحوی در تاریخ معاصر ایران نقش آفرین بودند عبارتند از: اسفندیارخان، نجفقلی صمصام‌السلطنه، امیرقلی خان، علیقلی خان سردار اسعد، خسروخان سردار ظفر و یوسف‌خان امیر مجاهد.

او از زنان باسواد و روشنفکر عصر خود بود، که همزمان با وقوع انقلاب مشروطه، به طرفداری از حقوق زنان برخاست. وی فنون اردو کشی نظامی و لشکر داری را از پدر و برادرانش آموخت و آموزه‌ها را در زمان نبردهای انقلاب مشروطه؛ در فتح تهران و نیز فتح اصفهان، همچنین در جنگ جهانی اول به کار بست. وی از سرمایه مادی و

معنوی خانواده خود برای تشکیل یک هنگ از سواران بختیاری، برای مبارزه با اشغال‌گران روس و انگلیس، در جنگ جهانی اول استفاده کرد.

بی‌بی مریم، یکی از مشوقان اصلی سردار اسعد بختیاری برای فتح تهران برشمرده می‌شد. وی طی نامه‌ها و تلگراف‌های مختلف بین سران ایل بختیاری و سخنرانی‌های مهیج، افراد ایل را جهت مبارزه با استبداد صغیر در زمان محمدعلی شاه قاجار، آماده

می کرد و همواره به عنوان یکی از شخصیت های ضداستعماری و استبدادی عصر قاجار مطرح بود .

بی بی مریم بختیاری، پیش از فتح تهران، مخفیانه با عده ای سوار وارد تهران شد و در خانه پدری حسین ثقفی، منزل کرد. به مجرد حمله سواران بختیاری به فرماندهی علی قلی خان سردار اسعد، به تهران، پشت بام خانه را که مشرف به میدان بهارستان بود، سنگربندی کرد و با عده ای سوار بختیاری، از پشت سر با قزاق های طرفدار محمدعلی شاه، مشغول نبرد شد. در این رویداد، او به طور شخصی تفنگ به دست گرفت و با قزاقان جنگید. نقش او در فتح تهران، میزان محبوبیتش را در ایل بختیاری و مجاهدین مشروطه خواه، افزایش داد و طرفداران بسیاری یافت، به طوری که به لقب سرداری مفتخر شد .

منزل بی بی مریم، پناهگاه بسیاری از آزادی خواهان عصر مشروطه بود. به طوری که هنگام فتح اصفهان، توسط روس ها در جنگ جهانی اول، فن کاردف؛ کاردار سفارت آلمان، به خانه بی بی مریم بختیاری پناه برد و مدت ۳ ماه و نیم در پناه او بود. کاردف پس از شکست بختیاری ها از روس ها و کشته شدن ۵۸ نفر از سواران بختیاری، راهی کرمانشاه شد و از آنجا به برلن رفت .

به پاس پشتیبانی های بی بی مریم از کاردار سفارت آلمان در هنگام جنگ جهانی اول، ویلهلم دوم (امپراتور آلمان) کمان تمثال میناکاری و الماس نشان و نیز صلیب آهنین، که در آن هنگام، مهم ترین نشان امپراتوری آلمان بود، را برای او ارسال کرد . جریان مبارزات سردار مریم بختیاری با بریتانیایی ها در طی قرارداد ۱۹۱۹ و نیز کودتای ۱۲۹۹ همچنان ادامه یافت، به طوری که محمد مصدق، حاکم

وقت فارس، در زمان کودتای ۱۲۹۹، پس از مخالفت و عزل از اصفهان، راهی منطقه بختیاری شد و مدت‌ها مهمان بی‌بی مریم بود.

محمدابراهیم باستانی پاریزی؛ از مورخان معاصر، در خصوص بی‌بی مریم می‌نویسد:

«در این کوهستان زنی می‌زیسته که برابر ۱۰۰ مرد، در سرنوشت تاریخ معاصر ایران دخیل بوده است. منظورم بی‌بی مریم بختیاری است، که وقتی در جنگ بین‌الملل اول، ایرانیان وطن‌خواه ابتدا از اولتیماتوم روس و بعد از هجوم انگلیسی‌ها، ناچار به مهاجرت و آواره کوهستان شدند، این زن نامدار، همه آنان را پناه داد.»

بی‌بی مریم زنی باسواد و روشنفکر بود و از معدود زنان زمان خویش بود، که حوادث عصر خویش را می‌نوشت. کتاب خاطرات بی‌بی مریم سال‌ها پس از درگذشتش، منتشر شد، که در آن درباره دوران کودکی و نوجوانی، شرح زندگی و حوادث سیاسی تا پایان دوره مشروطیت را نوشته است. خاطرات، به قلمی ساده و روان، از سال ۱۲۹۶ هجری شمسی ثبت شده است.

سردار مریم بختیاری، در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در گذشت. او در تکیه بختیاری‌ها در جوار تکیه میرفندرسکی در تخت فولاد در اصفهان به خاک سپرده شد.

زندگی بی‌بی مریم سوژه سریال تلویزیونی، بانوی سردار، ساخته پرویز شیخ طادی، از شبکه سوم سیما، پخش شده است.

عالم تاج (ژاله قائم مقامی)

عالم تاج قائم مقامی مشهور به ژاله، ادیب و شاعر آرمان گرای عصر مشروطه، نواده میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و مادر حسین پثرمان بختیاری است. نخستین بیانیه‌های تساوی حقوق زنان و مردان و ابراز نارضایتی از مقام و جایگاه زنان، در شعر ایشان مطرح شده است.

ژاله در سال ۱۳۰۱ق (۱۲۶۲ش)، در فراهان اراک به دنیا آمد. پدرش میرزا فتح‌الله فرزند میرزا علی پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی، نخستین فدایی سیاست خارجی بود و مادرش مریم خانم دختر معین‌الملک. هنوز پنجمین مرحله عمرش آغاز نشده بود که به قول خودش مکتب نشین شد و نزد شیخی فاضل معروف به جناب که از خویشاوندان سببی وی بود در خانه به تحصیل پرداخت و چون قوه ادراک و حافظه‌ای قوی داشت، در اندک سالی فارسی و عربی را به حد کفایت آموخت. در صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و نقد شعر پیشرفتی بسزا کرد و خلاصه در ادبیات عربی و فارسی صاحب حظی وافر گردید. ضمناً مقدمات حکمت و تا حدی نجوم را دید و بدین سان تا پانزدهمین سال زندگانی را در قصبه فراهان و املاک پدری به سر برده، اوقاتش صرف تحصیل علم و کسب دانش و کمال گردید. در این وقت میانه پدر و اعمامش به هم خورد؛ اختلاف مادی و ملکی آنان موجب شد که میرزا فتح‌الله با اعضای خانواده خویش به تهران آید، شاید با جلب عنایت صدر اعظم بر مخالفان پیروز گردد.

اودر سال ۱۳۱۷ ق. با دوست پدرش، علی مرادخان بختیاری که در خدمات لشکری و نظامی بود - و دخترانش از ژاله بزرگتر بودند - ازدواج کرد. در هفده سالگی، اولین فرزندش، حسین پژمان بختیاری، را به دنیا آورد. در ۱۲۸۳ش و پس از به دنیا آوردن دومین فرزندش، از همسر و فرزندش جدا شد و در زادگاهش فراهان اقامت گزید. فراق از فرزند تأثیر ناخوشایندی بر روحیه ژاله گذاشت؛ تا آنجا که این غم در شعر وی نیز بازتاب یافت؛ از آن جمله در بیت زیر می گوید:

رنجی که من از دوری فرزند کشم
یعقوب از آن حال خبر دارد و بس
پژمان ابتدا تحت سرپرستی پدرش بزرگ شد و با مرگ علی مرادخان سرپرستی او بر عهده علی قلی خان سردار اسعد و جعفرقلی خان سردار اسعد درآمد تا آن که در ۲۷ سالگی نزد مادرش رفت و تا پایان عمر ژاله با وی بود.

ژاله مکونات شخصی اش را به راحتی در شعرش منعکس کرد و ازهمین رو باید گفت: «فردیت و جهان زنانه در شعر فارسی، نخستین بار در شعر ژاله نمود یافت». ژاله «اولین زن شاعری بود که از مسائل خود سخن گفت؛ اشعارش را تا سالها پوشیده

داشت و جز برای دل خود شعر نمی گفت و حتی بخش قابل توجهی از اشعارش را سوزاند». تااینکه سالها بعد فرزندش، حسین، مجموعه اشعارش را گردآوری و منتشر کرد. ژاله قائم مقامی در طرح مسائل زنان پیش گام است و نخستین بیانیه های تساوی حقوق زنان و مردان و ابراز نارضایتی از مقام و جایگاه زنان نخست در شعر ایشان مطرح شده است. وی در اشعارش آشکارا و با شجاعت تمام و با زبانی ساده، پخته و

ادیبانه به توصیف اوضاع زنان پرداخته است و شعار برابری حقوق زنان و مردان را سر می‌دهد.

ژاله قائم‌مقامی از چشم‌انداز یک زن، امور زندگی را می‌دید. او نوعی خاص از ادبیات زنانه را آغاز کرد که پیش از او سابقه نداشت؛ زیرا او نه به سلیقه مردان نوشت و نه از آنان تقلید کرد. اگرچه او هیچ تعمدی برای ساختن شعر زنانه نداشت، اما ذهنیت زنانه‌اش، زبان زنانه‌ای آفرید که نقش خواسته‌ها و آرزوهای بی‌پرده یک زن بر صفحه کاغذ بود و این درست نقطه مقابل سنت پوشیده‌گویی و رفتار سنتی زن در جامعه ایران بود. در ساختار فرهنگی ایران دوران مشروطه مصلحت‌گرایی، اطاعت و دنباله‌روی از الگوهای مرسوم، به خصوص برای زنان، ارزش تلقی شده و با هر هنجار‌گریزی او برخورد شده است. اما ژاله در شیوه بیان، نوع نگرش و اندیشه با دیگران تفاوت داشت؛ به رفتارهای مستبدانه اطرافیان و پدر و مادر و همسر انتقاد می‌کرد و به قانون‌های نادرست و اصول اخلاقی اجتماعی ناشایست اعتراض داشت.

او در ۱۳۲۵ ش، در ۶۳ سالگی وفات یافت.

مریم میرزاخانی

مریم میرزاخانی یکی از پر افتخارترین بانوان ایرانی در جهان است، ایشان ریاضی‌دان نخبه ایرانی و نخستین زن و ریاضیدان برنده جایزه فیلدز و استاد دانشگاه استنفورد بود که متاسفانه در سن ۴۰ سالگی بر اثر سرطان در گذشت. گرچه مریم میرزاخانی نخبه

جوان ایرانی خیلی زود این دنیا را ترک کرد اما نام او در تاریخ ریاضیات جاودانه شد و در فهرست دانشمندان بزرگ ریاضی دنیا به چشم می خورد.

مریم میرزاخانی متولد ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۶ (۱۲ مه ۱۹۷۷) در تهران است. پدر مریم میرزاخانی (احمد میرزاخانی) اهل طالقان استان البرز و مهندس برق و رئیس هیئت مدیره مجتمع آموزشی نیکوکاری رعد بود. او دارای سه خواهر و برادر بود. والدین مریم میرزاخانی آرزو داشتند فرزندانشان وارد عرصه های با ارزش شوند اما هیچ وقت آن ها را در مورد درس تحت فشار قرار ندادند.

با اتمام تحصیلات ابتدایی مریم میرزاخانی جنگ ایران هم پایان یافت و فضای کشور آرام شد. او با تمام شدن دوران دبستان در آزمون ورودی مدارس سمپاد (سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان) شرکت نمود و وارد دبیرستان فرزندگان تهران شد. او در این دوران با رویا بهشتی آشنا شد و دوستی آن دو چندین سال ادامه یافت. میرزاخانی دوره کارشناسی را در دانشگاه صنعتی شریف طی کرد.

مریم میرزاخانی به همراه رؤیا بهشتی اولین دخترانی بودند که به تیم المپیاد ریاضی ایران راه یافتند. مریم میرزاخانی در سال های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ (سال سوم و چهارم دبیرستان) از دبیرستان فرزندگان تهران موفق به کسب مدال طلای المپیاد ریاضی کشوری شد و او اولین دختری بود که در المپیاد ریاضی ایران طلا گرفت.

او در المپیاد جهانی ریاضی هنگ کنگ در سال ۱۹۹۴ با امتیاز ۴۱ از ۴۲ مدال طلای جهانی گرفت و سال بعد، رتبه اول طلای جهانی را در المپیاد جهانی ریاضی کانادا با نمره کامل به دست آورد.

میرزاخانی در دوره تحصیل در دانشگاه شریف برای قضیه شُر اثبات ساده ای یافت که در ماه نامه انجمن ریاضی آمریکا چاپ شد. او سپس به دانشگاه هاروارد رفت و در سال ۲۰۰۴ از دانشگاه هاروارد دکترا گرفت. او هنگام تحصیل در دانشگاه هاروارد زمانی که بر سر کلاس های کورتیس مک مولن (از برندگان جایزه فیلدز) حاضر می شد، سوال های زیادی می پرسید و به فارسی یادداشت برداری می کرد.

مریم میرزاخانی پس از گرفتن مدرک دکترا در دانشگاه پرینستون به عنوان استادیار به تدریس مشغول شد. او تا سال ۲۰۰۸ در پرینستون ماند و به درجه استاد تمامی رسید. سپس از اول سپتامبر ۲۰۰۸ در ۳۱ سالگی به عنوان استاد تمام در دانشگاه استنفورد به کار مشغول شد.

در سال ۲۰۰۵ نشریه پایپولار ساینس آمریکا مریم میرزاخانی را به عنوان یکی از ۱۰ ذهن جوان جهان برگزید. در سال ۲۰۱۴ مریم میرزاخانی موفق به دریافت مدال 'فیلدز' اتحادیه جهانی ریاضیات (IMU) شد. هر چهار سال یک بار در جریان کنگره اتحادیه جهانی ریاضیات مدالی ارزشمند و مهمترین جایزه برای ریاضیدانان در جهان یعنی مدال فیلدز به ریاضیدانان جوان (کمتر از ۴۰ سال) که کار ارزنده ای در ریاضی انجام داده باشند، اهدا می شود.

برای محاسبه حجم رمزهای جایگزین فرم های هندسی هذلولی ریاضیدانان مدت های طولانی به دنبال یافتن راه عملی بوده اند و در این میان مریم میرزاخانی جوان در دانشگاه پرینستون نشان داد که با استفاده از ریاضیات شاید بتوان بهترین راه را به سوی دست یافتن به راه حلی روشن در اختیار داشت. تحقیقات مریم میرزاخانی در ریاضی به شاخه های مختلفی از جمله هندسه هذلولوی، هندسه جبری، توپولوژی، سیستم های دینامیکی و نظریه احتمال مرتبط بوده و آن ها را به هم مرتبط و زمینه ساز روش های جدیدی در این شاخه ها شده، از جمله اینکه دیدگاه و اثبات بدیعی از برخی مسائل مطرح ریاضی، هم چون حدس ویتن در مورد فضای زمینه سطوح ریمانی یا شار ترستن در سیستم های دینامیکی به دست می دهند. مریم میرزاخانی و همکارانش اثبات با حدسی در حوزه فضاهای زمینه مختلط مسئله حل نشده ریاضیدانان را حل کردند.

مریم میرزاخانی در ۲۳ تیر ۱۳۹۶ در ۴۰ سالگی در بیمارستانی در کالیفرنیا بر اثر بیماری سرطان درگذشت.

کتابخانه اصلی دانشکده ریاضیات شریف به افتخار این دانشمند ایرانی به نام ایشان نامگذاری شده است. در تیر ماه سال ۱۳۹۶ ساختمان آمفی تئاتر و کتابخانه دبیرستان فرزندگان ۱ تهران به افتخار مریم میرزاخانی، دانش آموخته این مرکز به نام پروفیسور مریم میرزاخانی تغییر یافت. در بیستم مرداد ۱۳۹۵ با تصویب هیئت امنای خانه ریاضیات تالار همایش ها و کنگره های اصفهان بنام این بانوی دانشمند نامگذاری شد. استلاچیک، شرکتی فعال در زمینه تصویربرداری و تحلیل دیدبانی زمین، در ۲ فوریه

۲۰۱۸ میکرو ماهواره ای از سری گنوست را به فضا پرتاب کرد که به افتخار مریم میرزاخانی نام گذاری شده بود. مرکز بررسی ریز سیاره ها ، سیارک ۳۲۱۳۵۷ را به یاد میرزاخانی نامگذاری نمود. بنیاد جایزه بریکترو در چهارم نوامبر ۲۰۱۹ جایزه جدیدی به نام جایزه مریم میرزاخانی مرزهای نو را ایجاد کرد که به زنان پیشتاز در علم ریاضی تقدیم خواهد شد. به پیشنهاد دانشجویان «دانشگاه فنی برلین» در ۸ مارس و به مناسبت روز زن نام مریم میرزاخانی دانشمند ایرانی بر یکی از خیابان های این شهر گذاشته شد.

شیرین بیانی

شیرین بیانی یکی از برجسته ترین تاریخ پژوهان و ایران شناسان معاصر است که پژوهش های عمیقش درباره دوره مغول و ایلخانان در ایران، او را به یکی از چهره های شاخص در تاریخ نگاری ایران تبدیل کرده است.

فرزند دکتر خانابا بیانی در یازدهم مرداد سال ۱۳۱۷ش در تهران متولد شد. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۳۶ش وارد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شد و در رشته تاریخ ادامه تحصیل داد. وی در سال ۱۳۳۹ش موفق به اخذ درجه لیسانس از آن دانشگاه شد. در همان سال و برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در سال ۱۳۴۱ش از دانشگاه سوربن پاریس موفق به اخذ درجه دکترای تاریخ با درجه بسیار عالی گردید .

وی در سال ۱۳۴۲ش با رتبه استادیاری تمام وقت وارد کادر آموزشی گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۴۶ش به مقام دانشیاری

ارتقاء یافت. ایشان در سال ۱۳۵۳ش به مقام استادی «تمام وقت» همان دانشگاه دست یافت. وی هم اینک با رتبه ۳۰ استادی به تدریس دوره‌های قرون وسطی و دوران باستانی ایران در گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران مشغول است. خانم شیرین بیانی علاوه بر نگارش چندین کتاب، مقالات زیادی نگاشته که در مجلات معتبر داخلی و خارجی به چاپ رسیده است.

از جمله استادان شیرین بیانی می‌توان به پدر ایشان دکتر خانابا بیانی، عموی ایشان دکتر مهدی بیانی، علی اصغر شمیم و دکتر محمدحسن گنجی اشاره نمود.

وی در دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری در گروه تاریخ دانشگاه تهران تدریس داشته است.

نگارش مقاله و چاپ آنها در مجلات معتبر داخلی و خارجی همچون مجلات: یغما، راهنمای کتاب، بررسی‌های تاریخی، هستی و ایرانیکا (چاپ دانمارک) از دیگر فعالیت‌های علمی ایشان به شمار می‌رود. ایشان در مجامع علمی مختلفی نیز به ایراد سخنرانی پرداخته است که از آن جمله می‌توان به کنگره بین‌المللی خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، کنگره بین‌المللی بیهقی، مطالعات ایران-شناسی اشاره نمود. او در پیگیری پژوهش‌های علمی خود به کشورهای بسیاری از جمله فرانسه، انگلیس، سوئیس، ایتالیا، یونان، مسافرت نموده است.

مروری بر کارنامه شیرین بیانی در زمینه مطالعات تاریخ نشان می‌دهد که او در میان مورخان ایرانی معاصر در این زمینه، سهم و جایگاه ویژه‌ای دارد. بیانی در کتاب «تاریخ

آل جلاير» که نخستين کار مفصل دربارهٔ يك حکومت محلی در تاريخ‌نویسی نوین ایرانی بود، با استفاده از مجموعه‌ای از منابع تاریخی، ادبی و سفرنامه‌ای اعم از خطی و چاپی کوشید تاریخی جامع از این حکومت و تحولات عصر آن فراهم آورد. توانمندی‌های بی نظیر این استاد ارجمند تنها بر نیم قرن تمرکز بر مطالعات تاریخ ایران در دورهٔ مغول محدود نمی‌شود، بلکه از بسیاری جهات نیز در این عرصه «فضل تقدم» دارد.

بیانی کمتر از یک دهه پس از تدوین «تاریخ آل جلاير» کار نوآورانهٔ دیگری را به کارنامهٔ خود و تاریخ‌نگاری نوین ایرانی افزوده است. وی با نگرش کتاب زن در ایران عصر مغول، نخستین تک‌نگاری در زمینهٔ تاریخ‌نگاری زنان در ایران به طور عام و نخستین اثر در این موضوع را در عرصهٔ مطالعات مغول در جهان عرضه کرد.

نکته قابل تامل در کارنامه علمی درخشان دکتر بیانی، ترجمه کتاب «زن در ایران عصر مغول» به زبان ترکی در سال ۲۰۱۵ و حدود ۴۰ سال بعد از نگارش آن است. زاویه دید دکتر بیانی از همان اوایل ورودش در عرصهٔ مغول‌پژوهی به تاریخ اجتماعی نیز در آثار او هویدا است. او این توجه را در سال ۱۳۴۵ با ترجمهٔ کتاب «ولادیمیر تسوف» از زبان فرانسو ————— ه فارسی ————— ی نشان داد.

شاخص بودن تلاش دکتر بیانی با گزینش کتاب «دین و دولت در ایران عهد مغول» به عنوان کتاب سال کشوری در سال ۱۳۷۵ و کتاب برگزیدهٔ دانشگاه تهران کمی پس از چاپ آن آشکار شد و این اثر مهم را تبدیل به کتابی مرجع به ویژه برای پژوهشگران و دانش ————— جویان کرد.

از سایر وجوه تمایز استاد شیرین بیانی که وی را از مورخان دوره معاصر متمایز می‌کند، این است که وی علاوه بر چهارچوب نگرش فرهنگی، تمدنی به تحولات تاریخی، به احوال و آثار بزرگان ادب فارسی نیز توجه جدی داشته و به سه شخصیت شاخص معاصر با دوره مغول که از قضا از قله‌های شعر و ادب ایران زمین‌اند، یعنی مولانا، سعدی و حافظ نیز پرداخته است.

دکتر بیانی بر همین اساس آفریننده سه کتاب حافظ و جام جهان‌نما، خاک شیراز و بوی عشق و دمساز دوصد کیش است که در چنین فضای تاریخی-فرهنگی پدید آمده‌اند.

از سایر آثار ارزشمند دکتر بیانی می‌توان به «پنجره‌ای به سوی تاریخ» و «تاریخ ایران باستان» از ورود آریایی‌ها تا سقوط هخامنشیان اشاره کرد. شیرین بیانی علاوه بر نگارش چندین کتاب، حدود ۳۵ مقاله به رشته تحریر درآورده است. از جوایز و نشان‌هایی که دکتر بیانی دریافت کرده، می‌توان به دریافت بیش از ده لوح تقدیر از مراکز علمی، فرهنگی و دانشگاهی اشاره کرد که مهمترین آنها دریافت نشان عالی دولت مغولستان به پاس مطالعاتش در تاریخ امپراتوری مغولان در فروردین سال

۱۳۹۵ در تهران است که آوازه او را تا خاستگاه این امپراتوری نیز کشانیده است. همچنین دریافت لوح تقدیر از انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران در سال ۱۳۸۲ و لوح تقدیر به مناسبت انتخاب کتاب «دین و دولت در ایران عهد مغول» را در کارنامه موفقیت‌هایش ثبت کرده است.

دکتر بیانی موفق به دریافت کتاب نمونه سال جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۵،

لوح تقدیر برای انتخاب کتاب سال دانشگاه تهران در رشته علوم انسانی در سال ۱۳۷۵ و ۱۲ تقدیرنامه از مؤسسه‌های فرهنگی و دانشگاهی شده است.

سیمین دانشور

سیمین دانشور اردیبهشت ۱۳۰۰ در شیراز و در خانواده‌ای اهل علم، فرهنگ و هنر به دنیا آمد. مادرش قمرالسلطنه حکمت نام داشت؛ او دختر عموی علی‌اصغر حکمت -

ادیب، رئیس دانشگاه تهران و بنیان‌گذار کتابخانه ملی ایران - بود. مادر نقاش بود و مدیریت هنرستانی دخترانه را برعهده داشت. پدرش، محمدعلی دانشور، پزشک بود و کتابخانه‌ای عظیم و مجهز داشت. سیمین دانشور دو خواهر به نام‌های هما و ویکتوریا و سه برادر به نام‌های منوچهر، هوشنگ و خسرو داشت. وقت آزادش را به مطالعه می‌گذراند و معلم سرخانه‌ای داشت که او را به از بر کردن اشعاری مانند شاهنامه‌ی فردوسی، منطق‌الطیر عطار و غزلیات حافظ ترغیب می‌کرد.

در همان دوران مدرسه در شیراز بود که سیمین دانشور انشایی با نام «زمستان بی‌شبهت به زندگی ما نیست» نوشت. این انشا آن قدر به مذاق معلم خوش آمد که ترتیبی داد تا

آن را در روزنامه‌ی محلی شیراز منتشر کنند. سیمین دانشور در دانشگاه تهران در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی درس خواند. در مقطع دکترا، رساله‌اش «علم الجمال و جمال در ادبیات فارسی تا قرن هفتم» نام داشت و استاد راهنمایش دکتر فاطمه سیاح بود. اما استاد در میانه‌ی راه درگذشت و سیمین دانشور کارش را با راهنمایی بدیع‌الزمان فروزانفر ادامه داد.

او با جلال آل احمد ازدواج کرد و در همین دوران بود که سیمین دانشور شروع به کار ترجمه کرد. او البته با تسلط و توانایی ترجمه می‌کرد و سرعتش هم بالا بود، تا جایی که کتاب «سرباز شکلاتی» جرج برنارد شاو را در یک روز ترجمه کرد. سیمین دانشور که اولین کتابش، «آتش خاموش»، را در سال ۱۳۲۷ منتشر کرده بود، در سال ۱۳۳۱، برای ادامه‌ی تحصیلاتش در رشته‌ی زیبایی‌شناسی در دانشگاه استنفورد، به آمریکا سفر کرد، اما تنها و بدون همسرش. پس از اتمام تحصیلات به ایران بازگشت، شروع به کار تدریس در دانشگاه و مدارس کرد. سیمین دانشور در سال ۱۳۴۸ کتاب مشهورش، «سووشون»، را منتشر کرد. این کتاب داستان زندگی یوسف و زری است. یوسف خان است و می‌خواهد رعیتش آسوده زندگی کند و زیر بار ظلم نمی‌رود و زری می‌خواهد زندگی و آرامششان را حفظ کند. این کتاب تابه‌حال به زبان‌های انگلیسی، روسی، ژاپنی، فرانسوی، عربی، چینی، آلمانی، اسپانیایی، ایتالیایی و ترکی ترجمه شده است. سووشون را با دو تلفظ «سووشون» و «سووشون» می‌خوانند و به معنای سوگ سیاوش است؛ نوع خاصی از عزاداری که پس از مرگ سیاوش در ادبیات ایران مرسوم شد و در برخی از مناطق ایران مانند فارس هنوز مرسوم است.

کتاب شهری چون بهشت مجموعه داستان‌های کوتاه سیمین دانشور است که در سال ۱۳۴۰ منتشر و از آن زمان تا کنون چندین بار تجدید چاپ شده است. نویسنده با مهارتی مثال‌زدنی، از وقایع و اتفاقات و احساسات مردم گوناگون صحبت می‌کند و توجهی ویژه به مسائل زنان دارد.

کتاب به کی سلام کنم؟ در سال ۱۳۵۹ چاپ شد. این کتاب مجموعه داستان‌هایی است که حول محور زن و مسائل آنان مانند فرزندآوری، تنهایی مادران، دوری مادر از فرزند و... نوشته شده است.

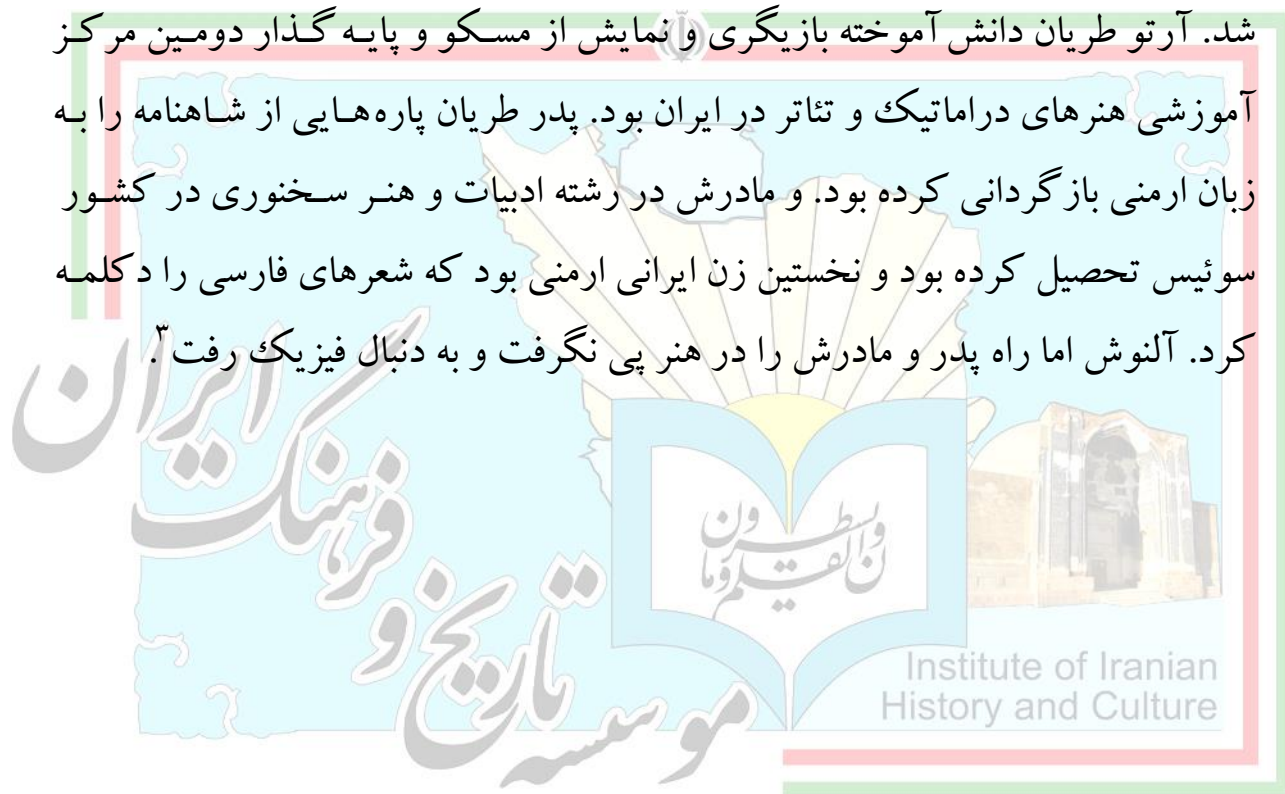
کتاب جزیره‌ی سرگردانی در سال ۱۳۷۲ انتشار یافت. شخصیت اصلی این کتاب زنی به نام هستی است؛ زنی روشن‌فکر و تحصیل‌کرده. سیمین دانشور در این داستان از بالاوپایین‌های زندگی هستی در طول انقلاب ایران، جنگ ایران و عراق و... نوشته است.

سیمین دانشور در کتاب‌هایش، و به‌ویژه کتاب سووشون، از زبانی ساده و روان استفاده کرده است. نوشته‌های او از اصطلاحات عامیانه پر است که البته داستان نیز چنین چیزی را می‌طلبد. سیمین دانشور نزدیک‌ترین فرد به جلال آل‌احمد است؛ مردی که نشرش همه را وامی‌دارد تا از نوع نوشتن او تقلید کنند. اما سیمین دانشور با شجاعت خودش باقی می‌ماند. خودش درباره‌ی این موضوع این‌طور گفته است: «به حد کافی از سبک جلال تقلید می‌کردند. من دیگر نمی‌خواستم مقلد جلال باشم.» همین می‌شود که غلامرضا امامی - مترجم، پژوهشگر و ویراستار - او را بانوی هنرمندی می‌داند که خالق قصه‌های ماندگار بود و همیشه «اولین بود در همه چیز».

آلنوش طریان مادر نجوم

آلنوش طریان یا آلنوش تریان به انگلیسی: Alenoosh Terian، زاده ۱۲۹۹ - در گذشته ۱۳۸۹ فیزیک دان ایرانی ارمنی تبار بود که به «مادر نجوم» و «بانوی اختر فیزیک ایران» ملقب شده است.

پدر آلنوش، آرتو طریان در جلفای اصفهان و مادرش، وارتو طریان در تبریز زاده شد. آرتو طریان دانش آموخته بازیگری و نمایش از مسکو و پایه گذار دومین مرکز آموزشی هنرهای دراماتیک و تئاتر در ایران بود. پدر طریان پاره‌هایی از شاهنامه را به زبان ارمنی بازگردانی کرده بود. و مادرش در رشته ادبیات و هنر سخنوری در کشور سوئیس تحصیل کرده بود و نخستین زن ایرانی ارمنی بود که شعرهای فارسی را دکلمه کرد. آلنوش اما راه پدر و مادرش را در هنر پی نگرفت و به دنبال فیزیک رفت.^۳



^۳ - او در خاطراتش گفته است:

«من به پدرم گفتم می‌خواهم کاری کنم که از عهده هر کسی بر نیاید. از بچگی دیده و شنیده بودم که چطور مردم مثلاً می‌گویند: دخترها نمی‌توانند ریاضی بخوانند یا فلان کار را انجام دهند و این همیشه باعث آزرده‌گی من می‌شد و می‌خواستم ثابت کنم که دختر یا پسر بودن فرقی ندارد و اگر انسان استعداد و پشتکار کافی داشته باشد، از عهده هر کاری بر می‌آید و ثابت هم کردم»

وی در شش سالگی وارد مدرسه ارمنیان تهران شد و نه سال در آنجا تحصیل کرد . سپس، برای تکمیل تحصیلات دوره متوسطه، به مدت دو سال نیز در مدرسه انوشیروان دادگر تحصیل کرد^۴ .

خانم طریان در سال ۱۳۲۶ مدرک لیسانس خود را در رشته فیزیک از دانشکده علوم دانشگاه تهران گرفت. وی به زبان‌های فارسی، ارمنی و فرانسوی تسلط داشته و با ترکی و انگلیسی آشنایی داشت. پس از مدتی اشتغال در همان دانشکده به عنوان مسئول آزمایشگاه‌های فیزیک در تابستان ۱۹۴۹ (۱۳۲۸) به تشویق پدر و با هزینه شخصی خود برای ادامه تحصیل به بخش فیزیک اتمسفر دانشگاه سوربن پاریس رفت.

وی در مورد خاطرات دوران تحصیلش در دانشگاه پاریس چنین می‌گوید: «یکی از بهترین خاطرات من در طی تحصیل در فرانسه آشنایی کوتاه مدت من با ایرن کوری، دختر ماری کوری، دانشمند معروف، بود. ماری کوری از دوران بچگی همواره بزرگ‌ترین الگوی من در زندگی بوده است. کار کردن در آزمایشگاه، کنار دختر وی، حتی برای مدتی کوتاه، افتخار بسیار بزرگی برای من محسوب می‌شد.»

وی در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۶) مدرک دکترای خود را از دانشگاه سوربن کسب کرد و به ایران بازگشت و در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. وی در باره تدریس در دانشگاه می‌گوید:

«- وی در این مورد می‌گوید: «در آن زمان، در مدارس ارمنیان تنها تا کلاس نهم تدریس می‌شد و من، پس از اتمام دوره نه ساله در مدرسه ارمنیان، برای تکمیل تحصیلات به مدت دو سال به مدرسه انوشیروان دادگر، که متعلق به زرتشتیان بود، رفتم. دلیل انتخاب این مدرسه هم نزدیک بودن آن به منزل ما بود.»

«پیش از آنکه من فیزیک ستارگان را در دانشگاه تدریس کنم این درس وارد دانشگاه‌های ایران نشده بود و تنها علم نجوم تدریس می‌شد آن هم نه در رشته فیزیک بلکه ریاضی. زمانی که از من برای تدریس در دانشگاه دعوت کردند، از آنجا که دستیار دکتر روشن بودم، در ابتدا ترمودینامیک تدریس می‌کردم اما پس از مدتی قرار شد برای اولین بار در ایران و به صورت مستقل درس فیزیک ستاره‌ها را برای دانشجویان رشته فیزیک تدریس کنم.»

در سال ۱۳۳۸ دولت فدرال آلمان غربی بورس مطالعه رصدخانه فیزیک خورشیدی را در اختیار دانشگاه تهران قرار داد و طریان برای این بورس انتخاب شد و از فروردین سال ۱۳۴۰ به مدت ۴ ماه به آلمان رفت و بعد از انجام مطالعات به ایران بازگشت. علاقه او به علم و دانش سبب شد وصیت نامه‌ای تنظیم کند و منزل مسکونی خود را بعد از مرگ به ارامنه جلفا و دانشجویانی که محل اسکان مناسبی ندارند ببخشد. او تا سالهای اولیه انقلاب مشغول فعالیت بود. آلتوش طریان در دوره خدمت علمی خود به ریاست گروه تحقیقات خورشیدی مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران رسید و نقشی مهم در تأسیس و ادامه کار رصدخانه فیزیک خورشیدی ایفا کرد. در خرداد ۱۳۴۳ طریان به مقام استادی ارتقا پیدا کرد. این فیزیکدان ایرانی برای نخستین بار موضوعات فیزیک خورشیدی و اخترفیزیک را در دانشگاه تهران تدریس کرد. وی نخستین فیزیکدان زنی بود که در یکی از دانشگاه‌های ایران به این مقام علمی دست می‌یافت. وی در سال ۱۳۴۵ به عنوان عضوی از کمیته ژئوفیزیک دانشگاه تهران انتخاب شد و در سال ۴۸ رسماً به ریاست گروه تحقیقات فیزیک خورشیدی مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران منصوب شد و در رصدخانه فیزیک خورشیدی که خود در بنیانگذاری آن نقش عمده ای داشت، فعالیت خود را آغاز کرد. طریان پس از ۳۲ سال خدمت صادقانه به

کشورش و پرورش استادانی ارزشمند در ۱۵ شهریور ۱۳۵۸ به درخواست خود بازنشسته شد. محمود احمدی نژاد رئیس جمهور وقت در مراسمی در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۸۵ از وی تقدیر کرد. این مراسم به مناسبت سالروز ولادت فاطمه زهرا و بزرگداشت مقام زن از زنان نمونه برگزار شده بود او همچنین از سوی برنامه فرزندگان که به سفارش شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی ایران تهیه شده بود به عنوان چهره ماندگار در عرصه علمی معرفی شد و در فیلم مستندی زندگی و فعالیت های علمی وی بازگو شد. در سال ۱۳۸۲ فیلمی مستند از زندگی آلتوش طریان ساخته شد که «سوی خورشید» نام داشت. این فیلم مستند یکی از قسمت های برنامه فرزندگان ایران بود که به سفارش شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی تهیه شد.

وی سال های پایانی عمر خود را در خانه سالمندان توحید گذراند. در پاییز ۱۳۸۹ مراسم جشن نودمین سالروز تولد آلتوش طریان، در محل ورزشگاه آرارات تهران و به همت انجمن بانوان آرامنه ایران و مؤسسه ترجمه و تحقیق هور برگزار شد. آلتوش طریان در روز شنبه ۵ مارس ۲۰۱۱ (۱۴ اسفند ۱۳۸۹) در سن ۹۰ سالگی در خانه سالمندان توحید تهران درگذشت.

Institute of Iranian
History and Culture

مه لقا ملاح

مه لقا ملاح در سال ۱۲۹۶ در نوکنده شهرستان بندرگز در استان گلستان بدنیا آمد. پدرش آقابزرگ ملاح به دلیل داشتن منصب دولتی در شهرهای مختلف ساکن می شد، به همین دلیل مه لقا در شهرهای مختلفی مانند مشهد، قوچان، اصفهان، دامغان، همدان و کرمانشاه تحصیل کرد. وی بنیان گذار سازمان غیردولتی زیست محیطی جمعیت زنان

مبارزه با آلودگی محیط زیست بود. از وی به عنوان «مادر محیط زیست ایران» یاد می‌شود.

مه لقا ملاح فرزند خدیجه افضل وزیری و نوه بی‌بی‌خانم استرآبادی، کتابدار، فعال محیط زیست و مادر محیط زیست ایران است. وی بنیان‌گذار سازمان غیردولتی زیست‌محیطی «جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست» است.

او یکی از فعالان حقوق زنان و جامعه‌شناسان برجسته‌ای بود که در سن ۷۸ سالگی با همکاری همسرش زنده یاد حسین ابوالحسنی و چند نفر از زنان استاد دانشگاه و شاغل در سازمان محیط زیست، یکی از نخستین و مؤثرترین تشکلهای زیست‌محیطی کشور را تأسیس کرد تا نسلی از فعالان محیط زیست ایران را در مکتب خود تربیت کرده و به حمایت از محیط زیست ترغیب کند.

مادر محیط زیست ایران، بعد از تحصیل در زمینه «علوم تربیتی» در مقطع لیسانس و «علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی» در مقطع فوق لیسانس در دانشگاه تهران، برای ادامه تحصیل به پاریس رفت و در دانشگاه سوربن رشته «علوم اجتماعی» را ادامه داد و با مدرک دکترا به ایران بازگشت. علاوه بر این، مه لقا ملاح در زمان حضورش در فرانسه، دوره کتاب‌داری را نیز در کتاب‌خانه ملی فرانسه گذراند. دکتر ملاح پس از بازگشت به ایران در کتاب‌خانه دانشگاه تهران مشغول به کار شد و بعد از مدتی در سال ۱۳۴۷ به ریاست کتابخانه مؤسسه تحقیقات روان‌شناسی برگزیده شد.

ملاح در سال ۱۳۷۳ با مشارکت همسرش و چند استاد دانشگاهی علاقه‌مند به محیط زیست سازمان غیردولتی زیست‌محیطی «جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست» را بنیان نهاد و این سازمان در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۴ رسماً اعلام موجودیت کرد. دکتر مه

لقا ملاح پس از بازنشستگی، تمام وقت خود را در راه مبارزه برای جلوگیری از آلودگی محیط زیست صرف کرد.

فعالیت های موسسه جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست برای انجام فعالیت های پیشرو، این موسسه در قابل ۶ کمیته که عبارتند از : کمیته آموزش، پژوهش، روابط عمومی و بین الملل، انتشارات، مالی و شعبه ها، تشکیل شد. این موسسه با هدف " زمین سبز و آسمان آبی " فعالیت های خود را آغاز کرد و کلیه اعضا برای نیل به این هدف با یکدیگر هم پیمان شدند. در طول سالها فعالیت، موسسه در قالب کمیته آموزش توانست ۵۶۰ معلم و ۱۳ هزار دانش آموز را در مقاطع مختلف برای حفاظت از محیط زیست و جلوگیری از تخریب و آلودگی آن آموزش دهد.

هدف اصلی کمیته آموزش، کودکان در مقطع مهد کودک و ابتدایی بود، زیرا از دیدگاه مادر محیط زیست ایران باید از همان ابتدا به کودکان آموزش داد که زمین محل زندگی و متعلق به آنهاست تا در حفظ و نگهداریش کوشا باشند.

کمیته روابط بین الملل موسسه جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست هر ساله در سمینارها و نشست های مربوط به محیط زیست حضوری فعالانه دارد.

مطالعه کتاب و ساختن نهاد و موسسه برای حفاظت از محیط زیست پایان کار مه لقا ملاح نبود. وی با رعایت راهکارهای ساده توانست در زندگی شخصی خود نیز به حفظ محیط زیست بپردازد.

ملاح بیش از ۶۰ سال است که بیشتر زباله هایی مانند تفاله چای، پوست میوه و ... را در گودالی در باغچه خانه شان میریزد تا با تبدیل شدن به کود، گیاهان از آن استفاده کنند و تنها زباله هایی مانند کاغذ که قابل بازیافت است را بیرون از خانه می گذارند.

برای جلوگیری از مصرف پلاستیک و افزایش آن در طبیعت، به جای آب معدنی، آب جوشیده سماور را سرد کرده و مصرف می کنند. همچنین، در طول سالیان زندگی هیچ وقت از دستمال کاغذی استفاده نکرده اند و به جای آن دستمال پارچه ای را ترجیح می دهند. ایشان هنگام خرید از کیسه های پارچه ای به جای مواد نایلونی استفاده می کنند.

مه لقا ملاح در طول یک قرن زندگی تلاش های زیادی را در حوزه محیط زیست چه در جامعه و چه در زندگی شخصی خود انجام داده اند.

مه لقا ملاح در هفدهم آبان ۱۴۰۰ در سن ۱۰۴ سالگی و بر اثر کهولت سن درگذشت.

از مه لقا ملاح مقالات متعددی در زمینه آلودگی محیط زیست و شیوه های مبارزه با آن در نشریات گوناگون منتشر شده است. او مدیر مسئول و سردبیر فصلنامه فریاد زمین بود.

ثمینه باغچه بان

ثمینه باغچه بان در چهارم اسفند ۱۳۰۶ در تبریز در کودکان «باغچه اطفال» که به عنوان نخستین کودکان ایران که توسط جبار باغچه بان بنا نهاده شده بود به دنیا آمد.^۵

° - وی در خاطراتش می نویسد: «من در سال ۱۳۰۶ در تبریز به دنیا آمدم. از آنجایی که در مدرسه به دنیا آمدم و در آن جا بزرگ شدم، ازدواج کردم و در همان مدرسه تا روز آخری که پدرم زنده بود و بعد خودم تا زمان

پس از چند سال همه خانواده به شیراز رفتند و ثمینه در کودستانی که پدرش در شیراز بنیاد نهاد، بزرگ شد و در سال ۱۳۱۱ از شیراز به تهران آمدند. پدرش در محله سنگلج دبستان کر و لال‌ها را تأسیس کرد.^۶ برادر او ثمین و خواهرش پروانه نام دارد.

بازنشستگی کار کردم، طبیعتاً زندگی من با مدرسه به هم گره خورده است. زمانی که من به دنیا آمدم، سه سالی بود که پدرم باغچه اطفال را در تبریز پایه‌گذاری کرده بود. مدت کوتاهی بعد از تولد من، ما به شیراز رفتیم و پدرم در آنجا کودکان شیراز را پایه‌گذاری کرد.

من در کودستان شیراز بزرگ شدم، در فضایی باز و در کودستانی که پدرم با همه ایده‌آل‌هایش آنجا را اداره می‌کرد. برای من که الان هشتاد سال از عمرم می‌گذرد و مدرسه‌های بسیاری را دیده‌ام، کودستان شیراز یکی از برجسته‌ترین کودستان‌هایی بود که به یاد دارم. واقعاً کودستان به تمام معنا بود. از نظر تربیت حواس، تربیت جسم، تربیت نیروی ذهنی، آداب معاشرت، پرورش شخصیت برای راستگو بودن، صمیمی بودن و دلیر بودن در موارد لازم.

پدرم می‌گفت انسان نباید ترسو باشد. ترس بی جا سبب ضعف می‌شود. خجالت هم خیلی بد است. خجالت، بچه‌ها را تا آخر عمرشان از کار و زندگی عقب می‌اندازد. پدرم با دقت بسیار به این مسائل توجه داشت و سعی می‌کرد به ما جرئت بدهد و خجالت بیهوده را از ما بگیرد. به این ترتیب اعتماد به نفس و مبارزه با خجالت بی جا را من از کودکی از پدرم آموختم.

^۶ - ثمینه در باره این دوره می‌گوید: «زمانیکه به گذشته‌ام می‌نگرم، دلم پر از شادی می‌شود، چه سعادت‌ی بود همدوش پدرم کنار فرزندان ناشنوایم بودن. هر روز زندگی‌ام در دبستان کر و لال‌ها و آموزشگاه باغچه‌بان سراپا شادی بود. اگر دوباره به دنیا بیایم باز همین راه را در پیش خواهم گرفت و خداوند را سپاسگزارم که مرا به این راه رهنمون شد.

پدرم ما بچه‌های کودستانی را به گردش‌هایی می‌برد که البته اهمیت پرورشی آن برای ما کودکان روشن نبود. او ما را کنار رودخانه‌ای که کودستان‌مان نزدیک آن بود، می‌برد، بدون این که چیزی بگوید. طبیعتاً ما شروع به جمع‌آوری سنگ‌ریزه‌ها می‌کردیم. من از این کار خوشم می‌آمد (و هنوز هم می‌آید!) مانند دیگر دختران دامنم را پر از سنگ‌ریزه می‌کردم. پسرها سنگ‌ریزه‌ها را در جیب‌شان می‌گذاشتند.»

ثمینه دبستان و دبیرستان را تا دوم متوسطه تمام کرد و سپس وارد دانشسرای مقدماتی پامنار شد و همزمان به تدریس در مدرسه کر و لال‌ها پرداخت. در دانشسرای مقدماتی با راهنمایی و آموزش بدرالملوک بامداد و مهری آهی وارد دانشسرای عالی شد. در ۱۳۲۷ از دانشسرای عالی در رشته زبان انگلیسی فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۳۲۹ با استفاده از بورس به آمریکا رفت و در کالج لیندن وود در ایالت میسوری در زمینه آموزش و پرورش ناشنوایان به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۳۲

در مقطع کارشناسی ارشد آموزش و پرورش ناشنوایان از دانشگاه کلمبیا فارغ‌التحصیل شد و سپس در رشته گفتاردرمانی در همان دانشگاه به تحصیل ادامه داد.

پس از بازگشت از آمریکا و تجدید نظر برای کتاب‌های درسی در جلسات دفتر کل امور ابتدایی با حضور عباس یمینی شریف و لیلی آهی و توران میرهادی حضور یافت. براساس این جلسه، او در سال ۱۳۴۰ از طرف آموزش و پرورش، مسئول تشکیل کلاس‌های کارآموزی و کارورزی آموزگاران کلاس اول در سطح کشور شد. همچنین او کتاب روش تدریس مخصوص سپاه دانش را بر اساس روش پدرش تهیه کرد که در افغانستان و تاجیکستان هم کاربرد داشت و به این ترتیب روش باغچه‌بان فراگیر شد. این کتاب که با همراهی لیلی آهی تهیه شده بود.

پس از مرگ پدر او مسئولیت آموزشگاه باغچه‌بان و پس از آن ریاست آموزشگاه مدیریت فنی جمعیت کر و لال‌ها را بر عهده گرفت. همچنین در ۱۳۵۰ مدیرعامل و مسئول برپایی سازمان ملی رفاه ناشنوایان و در ۱۳۴۵ مدیر امور بالینی و دوره تربیت متخصص شنوایی سنجی و رابط ناشنوایان در دانشگاه ملی شد و در سال ۱۳۴۱ در پی تأسیس شورای کتاب کودک، فعالیت خود را در آن جا آغاز کرد.

دو کتاب «پولک‌های چوبی» و «نوروزها و بادبادک‌ها» به قلم او از کتاب‌های برگزیده شورای کتاب کودک است. ارائه ترانه فولکلوریک «دویدم و دویدم» در قالب کتاب و تهیه ویدئوی آن به زبان اشاره با کمک یونیسف صورت گرفت. همچنین در سال ۱۳۷۷ بنا به درخواست یونیسف، برگردان فارسی کتاب «پیمان جهانی» به قلم او انجام پذیرفت و به چاپ رسید و از آن ویدئویی به زبان اشاره تهیه شد. از دیگر آثار او کتاب‌های «جم جمک برگ خزون»، «آفتاب مهتاب چه رنگه» و کتاب «روشنگر

تاریکی‌ها» (درباره پدرش جبار باغچه بان) است که کتاب آخر با مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان انجام گرفته است.

ثمینه باغچه بان چهارشنبه ۲۶ شهریور در ۹۸ سالگی درگذشت. مراسم خاکسپاری وی جمعه ۲۸ شهریور ۱۴۰۴ در مدرسه ناشنوایان باغچه بان تهران برگزار و در قطعه نام آوران بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

در سال ۱۹۷۷ از سوی Clarke School Fellowship For The Middle

East USA یک بورس تحصیلی به نام ثمینه باغچه بان نام گذاری شد. کتاب ثمینه باغچه بان: خادم فرهنگ و جامعه، نوشته رضا محمودی و محمد نوری زندگینامه

اوست .

سیده توران میرهادی (خمارلو)

سیده توران میرهادی (خمارلو) (۲۶ خرداد ۱۳۰۶ - ۱۸ آبان ۱۳۹۵) استاد ادبیات کودک، نویسنده و کارشناس آموزش و پرورش و پایه گذار مجتمع آموزشی تجربی فرهاد، از بنیانگذاران شورای کتاب کودک و بنیانگذار فرهنگنامه کودکان و نوجوانان بود. میرهادی بیش از شصت سال در گستره آموزش و پرورش و فرهنگ و ادبیات کودکان کوشید و در این راه یکی از چهره‌های تاثیرگذار سده کنونی ایران بوده‌است. او به همراه همسرش محسن خمارلو به مدت ۲۵ سال مدرسه فرهاد را از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۹ اداره کرد. این مجتمع یکی از آموزشگاه‌های تجربی و الگوواره ایران بود که هدف‌ها و کارکردهای آموزش و پرورش مدرن در آن تجربه و ارزیابی می‌شدند. توران میرهادی به همراه لیلی ایمن آهی و معصومه سهراب و همکاری گروهی از کارشناسان تعلیم و تربیت در سال ۱۳۴۱ شورای کتاب کودک را بنیان گذاشت و از سال ۱۳۵۸ سرپرستی تدوین و تألیف فرهنگنامه کودکان و نوجوانان را نیز برعهده داشته‌است. میرهادی را «مادر ادبیات کودک و نوجوان در ایران» خوانده‌اند.

توران میرهادی، در ۲۶ خرداد ۱۳۰۶ در تهران از پدری ایرانی به نام «سید فضل‌الله» که ریشه و تبار تفرشی داشت و مادری آلمانی به نام «گرِتا دیتَریش» به دنیا آمد. توران چهارمین فرزند این خانواده بود که روی هم پنج فرزند دختر و پسر داشتند. یکی از خواهران توران، ایراندخت میرهادی، پزشک سرشناس ایرانی است. پدر آنها که دانش‌آموخته مهندسی مکانیک ماشین‌آلات و راه و ساختمان از آلمان بود، یکی از فن‌سالارهای برجسته ایران در دوره رضاشاه به‌شمار می‌رفت. او در پروژه ساختمان

و راهاندازی راه آهن سراسری ایران مورد اعتماد رضاشاه بود. مادرش گرتا که دانش آموخته آموزش هنر از دانشگاه لودویگ ماکسیمیلیان مونیخ بود، نقاشی و مجسمه سازی می کرد. گرتا پس از مدتی زندگی در ایران، افزون بر خانه داری در هنرستان کمال الملک به کار پرداخت و به هنرجویان، مبانی هنر و مجسمه سازی آموزش می داد. توران میرهادی از هنگام کودکی با دو فرهنگ آلمانی و فرهنگ ایرانی زیست و بزرگ شد. خانواده توران میرهادی نقش بسیار برجسته ای در زندگی او گذاشتند.

توران در سال ۱۳۱۱ آموزش بیرون از خانه را آغاز کرد. نخست برای شش ماه به مدرسه آلیانس تهران در خیابان ژاله تهران رفت. پس از آن با تصمیم مادر که آموزش با سه زبان آلمانی در خانه و زبان فارسی و زبان فرانسوی در دبستان را برای او سخت می پنداشت، به دبستان آذر در سرچشمه تهران منتقل شد و سال های ابتدایی را در این دبستان به پایان برد. پس از آن در سال ۱۳۱۷ به دبیرستان نوربخش در خیابان قوام السلطنه (خیابان سی تیر کنونی) رفت و تا سال ۱۳۲۴ در این دبیرستان آموزش متوسطه دید.

با پایان دبیرستان در همین سال در رشته علوم طبیعی دانشگاه تهران پذیرفته شد. در همین دوره او نخست با جبار باغچه بان که طرح سوادآموزی بزرگسالان را پیش می برد، آشنا شد. حضور در کنار جبار باغچه بان به او اهمیت آموزش سواد پایه را یادآوری کرد. در کنار این کار او به عنوان دانشجوی آزاد به کلاس های درس محمدباقر هوشیار در دانشکده ادبیات می رفت که علوم پرورشی و اصول آموزش و پرورش درس می داد.

تجربه‌هایی که او از این دو استاد به دست آورد او را مصمم کرد که رشته مورد علاقه‌اش را دنبال کند. به این سبب از تحصیل در رشته علوم طبیعی انصراف داد و تصمیم گرفت برای آموزش در زمینه علوم پرورشی و روان‌شناسی به اروپا برود. نخست قصد رفتن به سوئد را داشت، اما در نهایت در پاییز ۱۳۲۵ وارد پاریس شد. در این هنگام یک سال از پایان جنگ جهانی دوم گذشته بود و اروپا ویرانه‌ای با داغ جنگ و گرسنگی بود.

اراده توران برای آموختن سبب شد که این دشواری‌ها مانعی در راه هدف او نشود. خود را با وضعیت ناگوار پس از جنگ در اروپا سازگار کرد. با جیره خوراک روزانه زندگی می‌کرد و حتی در پروژه‌های بازسازی بخش‌های گوناگون اروپا که با همیاری دانشجویان اجرا می‌شد مشارکت می‌کرد. با این هدف یک بار به بوسنی و هرزگوین و یک بار به کوه‌های تاترا در چکسلواکی رفت و در بازسازی راه آهن آن مناطق شرکت کرد. این سفرها و دیدن چهره اروپا پس از این جنگ ویرانگر چنان تأثیر عمیقی بر او گذاشت که از همان هنگام به نقش آموزش و پرورش در پاسداری از ارزش‌های انسانی یا ویران کردن آن پی برد. در این دوره او نخست رشته روان‌شناسی تربیتی را در دانشگاه سوربن به پایان رساند و پس از آن رشته آموزش پیش‌دبستانی را در کالج سوونیه ادامه داد. او در این دوره در کلاس‌های درس هنری والون و ژان پیازه دو روان‌شناس پُرآوازه در حوزه معرفت‌شناسی کودک حضور یافت.

موضوع نظریه‌های رشد هنری والون و ژان پیازه در این دوره حتی در اروپا تازه بودند و میرهادی فرصت کرد که این دیدگاه‌ها را بیاموزد و در ایران به کار ببندد. در همین دوره بود که او در جریان آموزش‌های خود با آموزش گران بزرگ اروپا و ایالات متحده آمریکا همچون فردریک فریبل، یوهان هانریش پستالوزی، اوید دکرولی، جان

دیویی، سلسنتین فرنه و ماریا مونته‌سوری آشنا شد. در میان این استادان او بیش از دیگران به روش و رویکرد اوید دکرولی پزشک و آموزش‌گر بلژیکی گرایش نشان می‌داد. همچنین در شیوه اداره مدرسه وابسته به نظریه‌های سلسنتین فرنه بود.

توران میرهادی در زمستان ۱۳۳۰ به ایران بازگشت. در آن هنگام ایران درگیر کشمکش نیروهای سیاسی و کشورهای قدرتمند جهانی بود و زمینه اجتماعی-سیاسی برای فعالیت‌های فرهنگی مناسب نبود. نخستین کار او در این دوره حضور

در کودکانستان بهار و انتقال دانش و تجربه‌هایی بود که در اروپا آموخته بود. پس از چندی نیز در دبیرستان نوربخش که زمانی در آن درس خوانده بود، به کار آموزش زبان فرانسه پرداخت. اما این‌ها او را خرسند نمی‌کردند. در این سال‌ها او مانند بسیاری از جوانان روشنفکر ایرانی که شیفته و نگران سرنوشت ایران بودند خود را درگیر جنبش ملی شدن نفت و پیامدهای آن کرده بود. در سال ۱۳۳۱ این فعالیت‌ها او را با جوانی به نام سرگرد جعفر و کیلی آشنا کرد. این آشنایی به ازدواج کشید، اما پس از کودتای سال ۱۳۳۲ این افسر جوان اعدام شد. توران از او دارای فرزندی به نام پیروز بود. فعالیت متمرکز میرهادی در عرصه آموزش و پرورش از سال ۱۳۳۴ با پایه‌گذاری کودکانستان فرهاد آغاز شد. پدر و مادرش پشتیبان‌های بزرگ او در این کار بودند. پدر محل کودکانستان را که خانه‌ای خالی بود در اختیار او گذاشت و افزارهای آموزشی مانند نیمکت و غیره را برای او ساخت و مادر با گرفتن پروانه کودکانستان به یاری او شتافت. محل این کودکانستان ابتدا در خیابان ژاله تهران قرار داشت. طولی نکشید که روش کار میرهادی با استقبال والدین ایرانی روبرو شد و او توانست از سال ۱۳۳۶ دبستان فرهاد را در کنار کودکانستان پایه بگذارد. از این دوره به بعد همسر دومش محسن خمارلو همکار و همراه همیشگی او در اداره کودکانستان و دبستان شد.

مدرسه راهنمایی فرهاد نیز از سال ۱۳۵۰ کارش را آغاز کرد. از سال ۱۳۵۶ این مجتمع که بیش از ۱۲۰۰ دانش آموز داشت در ساختمانی بزرگ در خیابان سهروردی نزدیک سیدخندان به کار ادامه داد. در بیشتر سال‌های دهه ۴۰ و ۵۰ مدرسه فرهاد به واحد تجربی تعلیمات عمومی تبدیل شد و پیشرفته‌ترین دیدگاه‌های درون آموزش و پرورش ایران نخست در این مجتمع بررسی و تجربه و در صورت کسب اعتبار در نظام آموزش و پرورش جاری می‌شد. مدرسه فرهاد از همان آغاز به صورت مختلط اداره می‌شد

توران میرهادی در کنار نام‌هایی مانند لیلی ایمن، معصومه سهراب، توران اشتیاقی و بسیاری دیگر که بیشتر از زنان دانش آموخته و فرهنگی جامعه ایران بودند، در روزگاری که یک سوی آن دولت بود و سوی دیگر آن نهادهای اجتماعی و فرهنگی، نظام نهاد کودکی را پایه می‌ریخته و پیش می‌بردند. این گروه در عرصه آموزش و پرورش در نقش مشاوران برجسته، به تحول نظام آموزشی کمک می‌رساندند. در عرصه ادبیات کودک، ناشران بزرگ را تشویق به انتشار کتاب‌های کودکان می‌کردند. در گفتگو و مشاوره با دولت سرانجام توانستند طرح راه‌اندازی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را که یکی از برجسته‌ترین و کاراترین نهادهای فرهنگی آن دوره بود، به تصویب برسانند. در عرصه آموزش کودکان روستایی با پایه‌گذاری سپاه دانش به آموزشیاران این نهاد آموزش و مشاوره می‌دادند و با فراگیر شدن آموزش ابتدایی و راه‌اندازی نشریه‌های پیک که شامل پیک دانش آموز، پیک معلم، و پیک خانواده بود توانستند محتوای آموزشی را با فعالیت‌های خلاق و فرهنگی پیوند دهند. همچنین این گروه با کار در نشریه‌های سراسری مانند روزنامه و مجله و رسانه‌های گروهی مانند رادیو و تلویزیون توانستند اندیشه تغییر نگاه به کودکان را در جامعه بزرگسالان جا بیندازند. تغییر نگاه بزرگسالان به کودکان سبب شد که نیازهای آن‌ها

مانند بازی، سرگرمی و ورزش و همچنین زیست افزارهای ویژه کودکانی به رسمیت شناخته شود و در این زمینه بازار گسترده اقتصادی ایجاد شود. همچنین فعالیت گسترده حقوق دانانی مانند مهرانگیز منوچهریان از چند دهه پیش تر و تاج زمان دانش در همین دوره سبب شد که در دهه ۱۳۴۰ دادگاه اطفال به جای دادگاه عمومی و قانون اصلاح و تربیت به جای زندان های عمومی و پرورشگاه ها به جای بنگاه صغار بنشینند. اینچنین بود که از نیمه های دهه ۱۳۴۰ به بعد با این کوشش ها جامعه ایران اندک اندک نگاهش را به کودکان و نیازهای آنان تغییر داد. روندی که همچنان در همه سطوح ادامه دارد.

توران میرهادی دلیل گرایش خود به ادبیات کودکان را علاقه ای می داند که در کودکی و در خانواده پیدا کرد. دو کتاب به زبان آلمانی به نام فیدل استارماتس و مایا دختر گریزان از کندو داستان هایی هستند که برای یک عمر روی او تأثیر گذاشتند. داستان اول که سرگذشت پسری در جنگ جهانی اول است در او روحیه صلح جویی و ضد جنگ و داستان دوم انگیزه های کار برای جامعه را پدید آورد. در کنار این ها خدمتکاران خانه برای او افسانه ها و ترانه های عامیانه می گفتند که همواره منبع لذت و آگاهی او بودند. میرهادی خود براین باور است که گروهی که به همراه او ادبیات کودکان را در ایران گسترش دادند، همگی در خانواده هایی رشد کردند که در آن ها کتاب هایی برای کودکان وجود داشت.

پس از آن توران میرهادی ادبیات کودکان را هنگامی از جنبه علمی و اجتماعی شناخت که در فرانسه بود. در این کشور و در چارچوب نظام آموزشی به نقش بدون جانشین ادبیات و هنر کودکان در رشد اجتماعی و فرهنگی کودکان پی برد و پس از آن هنگامی که به ایران برگشت، این تجربه ها را در قالب گفتگو هایی با دوست دوران نوجوانی خود لیلی ایمن در میان گذاشت. پس از آن از سال ۱۳۳۲ این دو در کنار آذر

رهنما (که مجله سپیده فردا را منتشر می کرد) در سال ۱۳۳۵ نخستین نمایشگاه کتاب کودک را در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران برگزار کردند. این نمایشگاه از آن جهت اهمیت دارد که موضوع کمبود کتاب کودک و کتابخانه های ویژه کودکان را به جامعه فرهنگی آن روزگار یادآوری کرد. پس از این کار بود که جنبشی در گسترش ادبیات کودکان راه افتاد که تا زمان پایه گذاری شورای کتاب کودک در سال ۱۳۴۱ به طور غیررسمی و پراکنده ادامه یافت.

راه اندازی شورای کتاب کودک در ایران به معنای رسمیت یافتن نهاد ادبیات کودکان در ایران است. از هنگام پایه گذاری این نهاد تاکنون که بیش از پنجاه از این رخداد می گذرد، توران میرهادی نقش برجسته ای را در هدایت و راهبری ادبیات کودکان ایران در عرصه ملی و بین المللی داشته است. تسلط او به زبان های آلمانی، فرانسه و انگلیسی او را فراتر از مرزهای ملی برده است و همواره از او چهره ای فرامرزی ساخته است. توران میرهادی در سال های ۱۹۷۶، ۱۹۷۸، ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸ میلادی در کنگره های بین المللی ادبیات کودکان و هیئت داوری جایزه هانس کریستیان آندرسن مشارکت داشته است.

توران میرهادی در پی سبکته مغزی در شهریور ۱۳۹۵ در بیمارستان بستری شد. وی در ۱۸ آبان ماه ۱۳۹۵ در سن ۸۹ سالگی، در گذشت. مراسم خاک سپاری او صبح جمعه ۲۱ آبان ۱۳۹۵ با حضور جمع پرشماری از اهالی فرهنگ و هنر در باغ خانه هنرمندان ایران برگزار شد. سپس پیکر او به امامزاده عبدالله (شهری) منتقل شد تا در کنار پسرش، که سال ها پیش در جریان سیل جان خود را از دست داد به خاک سپرده شود.

در سال ۱۳۹۶ و در تالار وحدت تهران، به یادبود او اجرایی با نام «ادای دین به توران خانم» بر صحنه رفت که پردیس خسروی کارگردانی و طراحی حرکت آن را بر عهده داشت.

در سال ۱۳۹۷ مستندی به نام "توران خانم" در شرح زندگی توران میرهادی تولید و پخش شده است.

در سال ۱۴۰۰ با تصویب شورای شهر، خیابانی در شهر تهران به نام «استاد توران میرهادی» نامگذاری شد.

رقیه کبری

متولد ۱۳۴۱ در خوی، رمان‌نویس، داستان‌نویس و شاعر ایرانی از منطقه آذربایجان است. رقیه کبری که تاکنون بیش از ۱۹ اثر به چاپ رسانیده، بیشتر آثار خود را به زبان ترکی آذربایجانی نوشته است. سه کتاب «اوره‌ییم آغرییر، ائویم و مُرآغاجی‌نین کهربا گوزلری» از او توسط انتشارات قانون در کشور جمهوری آذربایجان هم به چاپ رسیده است.

بنابر اتوگرافی نویسنده، اولین اثر به چاپ رسیده وی داستانی تحت عنوان «کاسکت» بوده که در نشریه دیلماج چاپ شده است. او در کنار اولین داستان کوتاه خود دو مقاله را هم به چاپ می‌رساند یکی «زنان سایه نشین» که در مورد زنان مبتلا به ایدز بوده و دیگری «آتشی که باید زودتر خاموش می شد» نام داشت که به مساله خودسوزی زنان می پرداخت. مقاله دیگری در همان سال‌ها از او در روزنامه خراسان هم در مورد افراد مبتلا به جذام به چاپ می‌رسد. علاقه و پرداخت هم زمان رقیه کبری به مسائل اجتماعی در کنار داستان و رمان بعدها با یک دیگر تلفیق شده سبب خلق رمان‌های

اجتماعی شد. اگرچه پرداخت به مسائل اجتماعی به صورت مستقل هرگز از زندگی او از بین نرفت. رقیه کبیری همچنین اولین سفرنامه‌نویس آذربایجانی است. اولین سفرنامه او تحت عنوان «ساچاقدان آسيلمیش اژدها» مربوط به سفر او به کشور چین و «ازبکستان سفرنامه سی» در مورد کشور ازبکستان نوشته شده است.

عبدالمجید نجفی نویسنده حوزه کودک، در سی‌دومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در گفت‌وگو با خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) کبیری را رهرو راه نویسندگانی چون چون غلامحسین ساعدی، رضا براهنی و صمد بهرنگی دانسته و وی را یکی از سرمایه‌های نویسندگی در ادبیات ترکی آذربایجانی عنوان کرده است.^۷

از آثار رقیه کبیری می‌توان به عناوین زیر اشاره کرد:

- اوره یم آغرییر - مجموعه داستان که توسط انتشارات قانون به سال ۲۰۱۲ در باکو چاپ شده است.
- بو قاپی هئچ چالینمایاجاق - مجموعه داستان - انتشارات یاران - تبریز، ۱۳۹۲
- ائویم (رمان) - انتشارات یاران - تبریز، ۱۳۹۲ (این رمان توسط انتشارات قانون به سال ۲۰۱۲ در باکو چاپ شده است).
- آنلاین یازیلار - انتشارات یاران - تبریز، ۱۳۹۲
- ایچیمده کی قیز - مجموعه داستان - انتشارات یاران - تبریز، ۱۳۹۲ (در سال ۲۰۲۲ از سوی انتشارات بویون‌آی به زبان ترکی استانبولی در ترکیه چاپ شده است).

^۷ - وی در این باب می‌گوید: «جوانانی که در حال حاضر در زمینه نویسندگی فعالیت می‌کنند، به ویژه بانوان نویسنده مانند آرزو اسلامی، نعیمه کرداوغلی، رقیه کبیری و فریبا چلبی‌یانی که خوب و علاقه‌مندانه کار می‌کنند، جلساتی در این زمینه برگزار می‌کنند و در فضای مجازی هم مشغولند سرمایه ادبیات ایران و تبریزند.»

- یثردن اوجا تورپاق - رمان (علمی - تخیلی) انتشارات موغام - تبریز، ۱۳۹۳

- دونیا قابار چالیب یولداش - مجموعه داستان - انتشارات موغام - تبریز،

۱۳۹۵

- ساچاقدان آسيلمیش اژدها، سفرنامه به زبان ترکی آذربایجانی. انتشارات

موغام - تبریز، ۱۳۹۵

- قوشلار داها قورخمورلار (رمان) - انتشارات آیدین، تبریز ۱۳۹۵ (این رمان

به زبان فارسی ترجمه شده و تحت عنوان پرنده‌ها دیگر نمی‌ترسند به سال

۱۳۹۷ توسط انتشارات نشانه چاپ شده است.)

- اؤزبکیستان سفرنامه‌سی، انتشارات انور، تبریز، ۱۳۹۶

- مرّ آغاجینین کهربا گؤزلری (رمان) - انتشارات آیدین، تبریز، ۱۳۹۶. (این

رمان توسط انتشارات قانون به سال ۲۰۱۲ در باکو چاپ شده است.)

- آجلیق باراتاسی (رمان) - انتشارات اختر، ۱۳۹۷. (رمان "آجلیق باراتاسی" در

سال ۲۰۲۰ توسط انتشارات بنگو BENGÜ به زبان ترکی استانبولی در

ترکیه چاپ شده است.)

تبریزیم! آل تبیمی، مجموعه شعر، انتشارات نباتی. تبریز

- بیر اوجاقدان لاراسی - اصلی کرم دن یئنی آنلاتی (مجموعه شعر مشترک -

رقیه کبیری و کیان خیاو)

کسب عناوین و جوایز ملی و بین‌المللی از سوی بانو کبیری:

- داستان «منی آگورادا یان‌دیرین» در سال ۱۳۹۵ در مسابقه محمود کاشغری در

کشور ترکیه به مقام سوم رسیده است.

- داستان «گویرچین قیزلار» در سال ۱۳۹۷ در مسابقه محمود کاشغری در کشور ترکیه به مقام سوم رسیده است.
- داستان «پاسبان‌های بطنم» در سال ۱۳۹۸ در سی و ششمین نمایشگاه بین‌المللی فیلم کوتاه تهران، بخش داستان اقتباسی از میان ۶۵۰ اثر به مقام دوم رسید.
- کسب مقام توسط فیلم «قارال» به کارگردانی قادر فریور در جشنواره‌های

«پروین اعتصامی» و «سیب» که بر اساس داستان کوتاه «قار یاغیر» رقیه

کبیری ساخته شده است.

- ترجمه به فارسی رمان "قوشلار دها قورخمورلار" با ترجمه حمزه فراهتی و چاپ شده توسط انتشارات نشانه در بخش ویژه "ترجمه از زبانهای مادری به فارسی" در نوزدهم و بیستمین دوره‌های جایزه مهرگان ادب رمان قابل تقدیر شناخته شد.

- ترجمه به فارسی رمان "مر آغاجی نین کهربا گوزلری" با ترجمه حمزه فراهتی و چاپ شده توسط انتشارات نشانه در بخش ویژه "ترجمه از زبان مادری" در بیستم و بیست و یکمین دوره جایزه مهرگان ادب رمان برگزیده شناخته شد.

انوشه انصاری

انوشه رئیسی در سال ۱۳۴۵ در ۲۱مین روز از شهریور در مشهد متولد شد. او از کودکی، هنگامی که به دیدار پدر بزرگ و مادر بزرگش می‌رفت (که شب را در تراس می‌خوابیدند)، به آسمان شب خیره می‌شد و در مورد فضا بسیار کنجکاو بود.

وی علاقه خود به فضانوردی را قلباً احساس می کرد، اما هنگامی که این رؤیا را در نقاشی کود کانه اش به تصویر می کشید، کسی او را جدی نمی گرفت .

از انقلاب تا جنگ ایران و عراق، انوشه مجبور بود در زیرزمین ساختمان آپارتمانشان پناه بگیرد؛ جایی که او میان بچه ها بزرگ ترین بود، برای آن ها داستان هایی تعریف می کرد و به آن ها آرامش می داد.

در ۱۶ سالگی، او به همراه خانواده اش از ایران مهاجرت کردند.

او مدرک کارشناسی خود را رشته مهندسی برق گرفت و سپس در رشته ارشد الکترونیک دانشگاه جورج واشینگتن تحصیل کرد. سپس او در یک شرکت مخابراتی مشغول به کار و در آنجا با «حمید انصاری» آشنا شد. آن دو در سال ۱۹۹۱ ازدواج کردند.

انوشه در سال ۱۹۹۳ به همراه همسر و برادر شوهرش، با استفاده از حساب های پس انداز و بازنشستگی، شرکت Telecom Technologies را تأسیس کردند .

این شرکت خدمات مخابراتی ارائه می کرد و این امکان را به شرکت های مخابراتی می داد که هم زمان با بهبود عملکرد سامانه های شان، تجهیزات شان را نوسازی کنند و از هزینه های شان بکاهند. عملکرد این شرکت به قدری خوب بود که در سال ۲۰۰۱ به قیمت خوبی فروخته شد و انوشه در سال ۲۰۰۰ از سوی مجله زنان شاغل به عنوان

کارآفرین برتر شناخته شد. مجله فورچون نیز در سال ۲۰۰۱ اسم انوشه را در فهرست زنان تاجر موفق قرار داد. حالا وقت تحقق رؤیا بود!

انوشه که سفر به فضا برایش همیشه جذابیت داشت، حالا با ثروتی که از فروش کسب و کار قبلی خود به دست آورده بود، تصمیم گرفت در سال ۲۰۰۴ به بنیاد جایزه ایکس کمک کند.

این جایزه ده میلیون دلاری قرار بود به اولین فرد یا گروهی تعلق بگیرد که اولین سفر خصوصی به فضا را دو بار در عرض دو هفته انجام دهد. این برای انوشه همان دری بود که به سمت آرزوهایش باز می شد.

با تعیین و اهدای جایزه ایکس به شرکت اسکیلد کامپوزیتس در کالیفرنیا، انوشه وارد مدیریت سفرهای فضایی خصوصی شد و اشتیاقش برای رفتن به فضا روز به روز بیشتر می شد.

علی رغم خطرات، انوشه انصاری تصمیم گرفت برای شرکت در یک پرواز فضایی ثبت نام کند. شرکت گردشگری اسپیس ادونچرز قراردادی محرمانه با او بست و انوشه فراگیری پروازهای فضایی را آغاز کرد.

او در تمرینات با انواع خطراتی که ممکن است در یک سفر واقعی با آن روبه رو شود، آشنا شد تا اگر تردیدی داشت، از این کار منصرف شود. او شرایط سختی را تحمل کرد و هیچ مخالفتی نکرد تا شانش را به خطر نیندازد.

انوشه در واقع پشتیبان «انوموتو دایسوکه»، تاجر ژاپنی بود. هنگامی که انوموتو به دلایل پزشکی از پرواز در این مأموریت محروم شد، انصاری جایگزین او شد. او یک روز قبل از عزیمتش، در تلویزیون ملی ایران با برنامه آسمان شب شبکه چهار مصاحبه کرد. میزبانان برای او آرزوی موفقیت نموده و از طرف ایرانیان از او تشکر کردند.

نخستین زن فضانورد ایرانی

سرانجام فضاییمای سایوز TMA-9 حامل فرمانده روسی «میخائیل تیورین»، مهندس پرواز «مایکل لوپز الگریا» و انوشه انصاری در صبح دوشنبه، ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۶، از پایگاه فضایی قزاقستان به فضا پرتاب شد و دو روز بعد به ایستگاه فضایی بین‌المللی پیوست.

اقامت انوشه در ایستگاه فضایی ۹ روزه بود و او در تمام مدت وبلاگش را به‌روز می‌کرد و اتفاقات را شرح می‌داد. بدین ترتیب وی اولین فردی شد که از فضا وبلاگ‌نویسی می‌کرد.

انوشه در طول اقامتش مجموعه آزمایش‌های علمی و فیزیولوژیک را نیز برای آژانس فضایی انجام داد. این آزمایش‌ها شامل مواردی از جمله علل کم‌خونی، تأثیر تغییرات ماهیچه‌ای بر کمردرد، تأثیر تشعشعات فضایی بر فضانوردان و گونه‌های میکروبی که در ایستگاه پرورش داده شده‌اند، می‌شد.

بازگشت به زمین

انوشه با سایوز TMA-8 به زمین بازگشت و در ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۶ در قزاقستان فرود آمد. بدین ترتیب اولین ایرانی و زن گردشگری شد که به فضا سفر کرد. البته انصاری بیان کرده است که خود را «گردشگر فضایی» نمی‌داند و عنوان «شرکت کننده در پرواز فضایی» را ترجیح می‌دهد.

افتخارات انوشه انصاری

انصاری جوایز متعددی، از جمله جایزه کارآفرینی دانشگاه جورج میسون، جایزه موفقیت فارغ التحصیلان ممتاز دانشگاه جورج واشنگتن، جایزه کارآفرین سال ارنست و جایزه هوراتیو الجر را دریافت کرده است. همچنین شرکت Telecom Technologies در مدتی که تحت رهبری او بود، به عنوان یکی از ۵۰۰ شرکت سریع‌الرشد مجله Inc شناخته شد.

در سال ۲۰۰۹، انوشه اولین جایزه NCWIT Symons Innovator را دریافت کرد که سالانه توسط مرکز ملی زنان و فناوری اطلاعات به منظور قدردانی از زنان کارآفرین موفق در زمینه فناوری اعطا می‌شود.

انوشه در سال ۲۰۱۰ مدال افتخار جزیره الیس را نیز به خاطر تلاش‌های بشردوستانه‌اش دریافت کرد. شرکت ایکس پرایز نیز نام خود را به انصاری پرایز تغییر داد و انوشه

نقش سخنران این شرکت درباره توسعه شرکت‌های فضایی خصوصی و توسعه اکتشافات فضایی را بر عهده گرفت.

در سال ۲۰۱۵، انجمن ملی فضایی به انصاری جایزه پیشگام فضایی را برای «خدمت به جامعه فضایی» اعطا کرد.

زهره زرشناس

زهره زرشناس معروف به بانوی سغد، محقق، پژوهشگر و استاد برجسته زبان‌شناسی، ایران‌شناس و باستان‌شناسی، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، متعلق به نسلی است که آموختن را مهم‌تر از جلوه‌فروشی و نوشته‌سازی می‌داند. او طی سال‌های متمادی تدریس، گره‌های کار را به خوبی شناخته و بهترین شیوه را برای بیان مشکلات برگزیده است. همچنین در نهایت ایجاز به توضیح مسائل علمی می‌پردازد و سخن او مصداق روشن خیرالکلام است. دکتر زهره زرشناس در آذرماه سال ۱۳۳۵ در تهران چشم به جهان گشود. پس از دریافت مدرک فوق لیسانس فرهنگ و زبان‌های باستانی از دانشگاه تهران، در سال ۱۳۵۷ با کسب رتبه اول در آزمون ورودی (کنکور) دانشگاه تهران در دوره دکترای فرهنگ و زبان‌های باستانی به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۶۵ موفق به اخذ مدرک دکترای از دانشگاه تهران شد.

دکتر زرشناس از سال ۱۳۵۷ عضو هیأت علمی فرهنگستان زبان ایران و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ترتیب استادیار، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و دانشیار و استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بوده است.

از سال ۱۳۶۸ تاکنون به تدریس در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا در پژوهشگاه علوم انسانی، دانشگاه تهران، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد علوم و تحقیقات) و بنیاد ایران‌شناسی اشتغال دارد و تاکنون راهنمایی و هدایت بیش از ۱۴۰ پایان‌نامه (تز) کارشناسی ارشد و دکترا را بر عهده داشته است.

دکتر زرشناس با تألیف بیش از ۱۳۰ مقاله در مجلات علمی ایرانی و خارجی و تألیف ۱۱ کتاب در سال ۱۳۸۰ موفق به کسب درجهٔ استادی (پروفسوری) شده و عضو چندین انجمن علمی ایرانی و خارجی مانند انجمن ایران‌شناسان اروپا (Societas Iranologica Europa (SIE) از سال ۲۰۰۶، انجمن مطالعات ایرانی (ISIS)، انجمن بین‌المللی پژوهش در قصه‌های عامیانه (ISFNR) از سال ۲۰۱۴، انجمن زبان‌شناسی و انجمن ایران‌شناسی است.

از دکتر زرشناس بیش از ۱۵ مقاله به زبان انگلیسی در مجلات علمی و پژوهشی بین‌المللی و نیز مجله ISI به چاپ رسیده است.

Institute of Iranian
History and Culture

منابع

- ۱. ابن اثیر (عزالدين ابى الحسن على بن ابى الكرم)، الكامل فى التاريخ، ۱۳۹۹ ق / ۱۹۷۹ م، بيروت، دارصادر.
- ۲. ابن الكربلائی (حسين كربلائی تبریزی)، روضات الجنان و جنات الجنان، ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹، مقدّمه و تکمله و تصحيح و تعليق جعفر سلطان القرائی، جزء اول و ثانى، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳. بيهقى، ابوالفضل محمد بن حسين، تاريخ بيهقى، ۱۳۶۲، تصحيح و حواشى و تعليقات دکتر غنى و دکتر قیاض، تهران، خواجه.
- ۴. بيهقى، ظهيرالدين ابوالحسن على ابوالقاسم زيد، درّة الاخبار و لمعة الانوار، ۱۳۵۸ ق، تصحيح محمد شفيح، لاهور.
- ۵. ترابى طباطبائى، جمال، نقش ها و نگاشته هاى مسجد كبود تبريز، ۱۳۴۸، تبريز، چاپخانه شفق.
- ۶. جرفادقانى، ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاريخ يمينى، تأليف عتبى، ۱۳۴۵، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۷. خواجه نظام الملک، سيرالملوک (سياست نامه)، ۱۳۴۰، به اهتمام هيوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۸. رازى، نصيرالدين ابوالرشيد عبدالجليل قزوینى، نقض بعض مثالب النواصب فى نقض بعض فضائح الروائض، ۱۳۵۸، تصحيح جلال الدين محدث، تهران، انجمن آثار ملى.
- ۹. الراوندى، محمد بن على بن سليمان، راحة الصدور و آية السرور (تاريخ آل سلجوق)، ۱۳۳۳، به سعى و تصحيح محمد اقبال، حواشى و فهارس مجتبى مينوى، تهران، امير كبير / اصفهان، تأييد..

- طهرانی، ابوبکر، کتاب دیار بکریه، ۱۳۵۶، جزء اول و جزء ثانی، به تصحیح و اهتمام نجاتی لؤغال و فاروق سومر، با مقدمه فاروق سومر، تهران، کتابخانه طهوری.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، قابوس نامه، ۱۳۴۷، به اهتمام سعید نفیسی، تهران، کتابفرشی فروغی.
- میرخواند، میر محمد بن سید برهان الدین خواوند شاه، تاریخ روضه الصفا، ۱۳۳۹، ج ۶، تهران، مرکزی / خیام / پیروز.
- مادر و خاطرات پنجاه سال زندگی در ایران. توران میرهادی و سیمین ضرابی. تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳.
- بختیاری، مریم، خاطرات سردار مریم بختیاری از کودکی تا آغاز انقلاب مشروطه، تهران، انتشارات آنران، ۱۳۸۲.
- تاج السلطنه، خاطرات تاج السلطنه، به کوشش: منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲.
- توران میرهادی. توران میرهادی. تهران: دیبایه، ۱۳۸۶.
- بیانی، شیرین، مغولان و حومت ایلخانی. تهران، سمت، ۱۳۷۹.
- رضازاد عموزینالدینی، مجید، زینب پاشا، نشر اختر، تبریز، ۱۳۹۷.